

کر سید با رنگان بگانه در صورت

دیگر پشت بزرگ از آب پرسیا خند و بزمین گذاشتند کی از آنها کلی در دست داشت گفت که بهر رنگ بفرمایند بهمان رنگ در آب فرو برده بر آورم گل زرد بود در آب انداخته بر آور دندار سنجی شود همین یک گل را صد بار در آب انداخته هر بار بزرگت تازه ظاهر ساخت همچنین کلاه و لیسمان سفید در آن آب فرو بر سرخ شده دیگر بار زرد بر آید همچنان هر مرتبه که آن لیسمان در آب انداخت هر بار بزرگ دیگر بر آورد دیگر قفس چهار پهلو آورد و کبک طرف که نمود پهلبل خوش آواز در آن قفس نمود طرف دیگر قفس که نمود هرین مرتبه قفس طوطی نمود از طرف سوم جانور سه سرخ رنگ از طرف چهارم چنت کبک مشابه گشت دیگر قفس کتان بیت و بی کبک شدند خوش طرح و رنگین چون آن قالی برگردانیدند پشت او روی شد و روی پشت آبا رنگ و طرح دیگر اگر صد بار بکشد گردانیدند هر بار پشت او روی شد و روی پشت و طرح دیگر نمودار می گشت دیگر افتاب کتان پر آب کرده آتش را تمام مکان بختند چون باز آنرا درست داشته و اثر آن نمودند از دهنه آن آتش بخت همچنین چند مرتبه آب و آتش از آن بر آوردند دیگر جوان کتان آوردند آن حال دوسر داشت تر بود کتان بر آوردند و از این سر جوان تر بود از آن درون انداختند و از آن سر آن گور صبا نچه و شمش بر آوردند همچنین چند مرتبه انواع میوه از این سر جوان انداختند و از سر دیگر میوه دیگر بر آوردند دیگر از آن اجتماع نفوس ایستاد و دهن باز کرد و سر مار از دهن او بیرون آمد و نفر دیگر سر مار گرفته کشید قریب چهار دره مار از دهن او بر آورد و دهن آئین تابست مار از دهن او بر آورد و مار را بزرگ من ربا کرد و آن مار با یکدیگر خنک نمودند و با هم نجیبند دیگر آئینه بر آوردند و یک گل در دست گرفتند آن گل دو آئینه هر بار بزرگ دیگر می نمود دیگر در مرتبان خالی بر آوردند و همکس مشاهده کرد که مرتبانها خالیست بعد یک کثره مرتبانها بر آید یک پر از عسل و دیگر پر از شکر و همچنان از سر یک شیرینی دیگر و آن شیرینها را اهل مجلس خوردند بعد از ساعتیکه باز مرتبانها آورد همه خالی نبود که گویا کس آنها را پاک شسته دیگر کلیات سعد شیراز می آوردند و بکیسه گذاشته چون بر آوردند دیوان حافظ بر آمد آنرا چون بکیسه کردند دیوان سلمان ساوجب بر آمد باز چون در کیسه نمودند دیوان الویس بر آمد همچنان چند مرتبه کتاب را در کیسه کردند و هر مرتبه دیوان دیگر بر آوردند دیگر زنجیر بقدر پنجاه دره آورده بود انداختند آن زنجیر دهن او راست ایستاد که گویا زنجیر بجائی نرسید و سنگ آوردند آن سنگ زنجیر گرفته بالا رفته ناپدید کرد دید همچنین پلنگ و شیر و بعضی جانوران دیگر زنجیر را گرفته بالا رفتند و ناپدید شدند بعد آن زنجیر را نیز آورده در کیسه کردند از آن سنگ و جانوران اثری ظاهر نگشت که بجا رفتند و چند مرتبه دیگر زنگری آوردند پر از لیمون و گوشت لذیذ بود باز سر پوش بر سر انگری گذاشتند چون برداشتند زنگری پر از قبولی پر شمش و بادام و قیبه بود باز سر پوش بر آن نهادند این مرتبه پر از کله و پاچه بود همچنین چند مرتبه سر پوش گذاشتند و برداشتند هر بار خوردند تازه بنظر می آمد که از آنها انگشترهای باقوتی آوردند در انگشت کوچک خود کرد باز از انگشت کوچک بر آورده با انگشت دیگر کرد اما گردید با انگشت دیگر انداخت لیکن فیروزه گشت دیگر پیکر تمام از کاغذ سفید حاضر کردند و بدست پادشاه دادند غیر از کاغذ سفید ساده بنظر در نیامد و بعد آنی که باز وید اولی ورق سرخ افشان و لوح پر کار بران ساخته نمودار گشت و برق دیگر باز کردند رنگ کاغذ افشان کرده و بر صفحه صورت مرد و زن برابر هم کشیده بودند بسیار پاکیزه ورق دیگر باز کردند رنگ زرد در کمال هموار افشان کرده نمونه شیر و گاو بنظر در آمد ورق دیگر که باز کردند رنگ سبز افشان کرده نمونه باغ و درختان سر و بسیار و گلها می بسیار شکفته و عمارت در میان باغ بود ورق دیگر که بر آوردند رنگ کاغذ سفید و مجلس زر می کشیده بودند که دوسر وار با یکدیگر در خنک و جمل آن مجلد در هر مرتبه که باز میگردند رنگ کاغذ غیر مکرر و صورت نو و مجلس تازه بنظر می آمد القصد دور و زو شب باز گیران جانکار و نادره کاران سحر کردار اینها طیراسی خاطر پادشاه بودند پنجاه هزار روپیه و مملع فاخره مهر محبت گردید و همچنین شایسته از هر دو همکار

و دیگر شایزادها و امرالاعانها نبودند بجمعه قریب و ولک روپه یا نهار سید این احوال را بجا نگیر خود هم در کتاب جهانگیر نامه که قلمرو است  
خود نگاشته مفصل مرقوم ساخته فقیر از کتاب سبک استنساخ نموده در اینجا چنین نوشته اند اگر چه منقول نیست و اعمده علی الراوی

ذکر در بیان تسخیر کانگره که مقدمت فتح کوہستان پنجاب است

در اوائل سال سیزدهم جلوس شیخ فرید مرتضی خان میر بخشے بالشرکران برای تسخیر قلعه کانگره متعین شد و راجه سورجمل پسر راجه با سوکه بعد  
فوت پدربخشے منصب دوپہادی فسر از گشته بود ہمراہ میر بخشے تعینات گردید راجه سورجمل بمقام ناسازسپہ وقتہ پزدار آمدہ  
باشیخ طریق مخالفت و منازعت پیوہ و شیخ صورت حال اورا بدرگاہ گناشت و راجه بخدمت شایزادہ خرم ملحق گشته سو مزاج  
شیخ نسبت بحال خود معروض داشت مقارن اینحال مرتضی خان بقضاکھی فوت نمود و راجه سورجمل حضور طلب شدہ ہمہ گاہ  
شایزادہ بمہم دکن رحمت یافت و ہمہ کانگرہ موقوف ماند بعد از ان کہ ممالک دکن مفتوح گشت و شایزادہ از ان طرف معاودت  
فرمود راجه سورجمل بوسائل امران خدمت شایزادہ متعمد تسخیر قلعه کانگرہ گردید و شایزادہ از پادشاہ اذن گرفته لشکر گران بر کر و سگ  
راجہ سورجمل متعین فرمود و محمد تقی بخشے سرکار خود را نیز ہمراہ او کرد بعد رسیدن در کوہستان راجہ راجہ محمد تقی نیز صحبت در گرفت  
چون این معنی بشمع شایزادہ رسید محمد تقی بخشے را طلب شدہ عوض آن راجہ بکراجیت برہمن را کہ یکے از عمدہ ہاسے سرکار  
شایزادہ و دلاور بے ہمتا بود با مردم دیگر متعین فرمود از طلبیدن محمد تقی و متعین شدن راجہ بکراجیت راجہ سورجمل حضرت غنیمت  
دانستہ بصراحت یعنی ورزید و بانکر شاہ زادہ خجک کردہ سید صفی بارہہ را کہ از عمدہ ہا بود مع خدیوے از برادرانش مکبشت  
دست تعامی دراز کردہ پرکنہ ہاسے دامن کوہ و محالات خالصہ شدہ یعنی کہ در پرکنہ پشیاہ و کلانور است غارت کرد ہمدین اثنا چون  
راجہ بکراجیت نزدیک در رسید راجہ سورجمل تاب نیاوردہ متخصن گشت و باندک زد و خورد قلعه نیز مفتوح شد راجہ سورجمل را ہزار  
گرفتہ خود را و رشعاب جیال و گروہا سے دشوار گذار کشید جگت سنگہ برادر خرد راجہ سورجمل منصب چہار صدک تعینات بنگالہ بود  
چون راجہ سورجمل مصد چنین حرکت گردید مطابق تجویز راجہ بکراجیت شایزادہ در خدمت پادشاہ التماس کردہ جگت سنگہ  
را از بنگالہ طلبیدہ است و بعد از آمدن اورا بمنصب ہزار سے ذات و پانصد سوار و خطاب راجہ سورجمل فرزند فرمودہ ملک  
سور و شے رحمت نمود و بموجب حکم پادشاہ در متھر کہ مسکن راجہ سورجمل است شہرے موسوم بنور پور بنیام نور جهان بکیم آباد  
گشت در راجہ جگت سنگہ ہمہ و تسخیر کانگرہ برفاقت راجہ بکراجیت متعین شد کانگرہ قلعه ایست قدیم بہمت شہسائے لانیور  
در میان کوہستان منبت و سہ برج و مہنت دروازہ دارد درون آن یک کر وہ و پانزودہ طناب طوست و دو کر وہ و دو طناب  
ارتفاع دیکصد و چار و در عرض یعنی نالاب کلان درون اوست تاریخ اساس آن قلعه بچکس نہیں اند و در تسخیر  
ہم نہ نوشته اند بیچیکے از فرمان رویان دہلی تا عہد اکبر پادشاہ باوصف یورشہا سے متواتر مفرح کردہ القصدہ راجہ بکراجیت  
مخاصرہ نمودہ راہ رسد غلہ و جمیع مایحتاج سد و ساخت و مشیت ابودکیم بخشے شش رفتہ بود و خاطر قلعه باخر رسید و اندک  
کہ ماند در ان کرم افتادہ از کار رفت قلعه نشینان چہار ماہ غلف ہاشک جو شایندہ خوردند چون نہایت عسرت رو نمود و کار  
بہلاکت کشید بناچار راجہ ملوک خندانان خواستہ مقابلہ قلعه پیش راجہ بکراجیت فرستاد و بواسطت راجہ جگت سنگہ  
بعد از چند و پیمان آمدہ ملازمت کرد و غرہ محرم سہ پانزودہم جلوس مطابق سہ یکزار و سہ ہیک بجرے روز شنبہ  
در ہمد سلطنت جہانگیر مفتوح گشت و راجہ بکراجیت مورد اقسام عنایات پادشاہ سے گردید

ذکر در بیان نصرت فرکب والا بعد سیر کانگرہ بکیشمیر و لندپیر

جیاگیر پادشاه از در الحاقه اکبر با نهضت نموده چون متصل موضع ملوایه رسید اعتماد الدوله بر حمت حق پیوست و قریب  
 بموضع مذکور برب دریا سے بیاہ مرفون گردید و عمارت عالی بر سر مزار ششی تعمیر یافت و محال جاگیر و انساب امارت و  
 نقد و جنس آن مغفور بدختر او نور جهان بیگم حمت گشت و پادشاه از آنجا متوجه پیشتر شد چون راه کسار و گریو پاسے و شہ آباد  
 بود از دوسے بزرگ رادرنواسے سبب گذشتہ با جمعی از مخصوصان و اہل خدمات متوجہ سرکار کانگرہ گشت و از  
 بچار سترل شامل دریا گنگا ضرب جنام والا گشت راجہ سبب کہ بیت بیچ کر رہے کانگرہ واقعت در کوهستان عمدتہ  
 زمینداران است و گا۔ پے فرمان روای دہلی روی نیایش نیاورده برادر خود را با پیشکش لائق حضور پادشاه فرستاد  
 پادشاه بر فراز قلعه کانگرہ تشریف بردہ تا شام فرمود و بانگ نماز و شرائط اسلام بتقدیم رسید حکم شد کہ مسجدی عالی تعمیر نمایند بعد مشاہدہ  
 قلعه رجبون کہ پایان قلعه واقعت آمد و وزیر حیرت کلاسنے کہ برت بندے از زمان پانڈوان نشان میدهند و معلوم نیست ار  
 کدام فلز است و میگویند کہ چنان تعبیه بکار رفتہ کہ آن چتر خود بخود دائم برگردد و سر آن پیکر بچیان بہرکت و سرگرداشت چتر سے خود  
 از طلا استادہ کرد و چند روز بسیر و شکار آن زمین شغال دشتہ از آنجا تماشای جوالا کمپی توجہ نمود آن مکانیت دوازده کردہ  
 کانگرہ زیر کوسے کلان کہ سر فلک کشیدہ اور دوران مکان شبانہ روز از زمین و دیوار آتش خود بخود زبانہ میزند بعضے مکان  
 کردند کہ در آنجا کان گوگرد است و شعلہ ہاسے آتش اثر آن پادشاه قلیل الادراک در تحقیق شستہ حکم بکندن زمین نمود و آہہ  
 پاشید چون بوسے گوگرد نشیند و آتش شطعے نگشت از عجائب و کرامت ستم و جابا در حجات کہ بکندن منہدم شدہ بود تعمیر نمود  
 و بہ از اول بتمانت آراست و در حواشے آن مکان عمارات و نشین رست کرد و گویند سلطان فیروز شاہ نیز در ایام سلطنت  
 خویش تبخیر کانگرہ متوجہ شدہ بود در جوالا کمپی رفتہ زمین کاویدہ سے نیز کہ چسپت ہمانا قصد معادن نفت بگوش این اہلہان  
 نرسیدہ تا بدانند کہ این شعلہ ہا پیش او حکم شرارے دار و معند محل تعجب و مظننہ کرامت ببردیم آنجا ذاریاب عقول می شود  
 بلکہ اگر شعلہ نزنند جامی تعجب حیرت است و لکن اندر حیدر سے من ایشاء الی صراط مستقیم خلاصہ پادشاه از سیر و شکار آن سرزمین و  
 تماشای آن اکنہ ضہایت مسرور شدہ متوجہ کتہ گشت اگر چه در راه کہ تمیر بسبب شیب و فراز را ہما صعبتے کشیدہ و شوار گدار  
 جبال و گریو ہا بطبیعت آسایش طلب اے و شوار آمد از العبد نزول در کشیر و مشاہدہ بہار آنجا کہ کوہ و صحرا پر از شقائق و ریاحین ہر طرف  
 جوے ہاسے دلجو و آیشار چشمہ ہاسے شیرین بود لہذا بیت مخطوط شد در زمان بودن بان خطہ ل پذیر روزی سلطان جلع  
 پسر شاہزادہ خرم در دولت خانہ باز سے طفلانہ سیکر و اتفاقا باز سے کنان بطرف دریچہ جانب دریا رفتہ بچہ رسیدن سرنگون  
 نیرافتاد و قضا را پلاسے تکررہ در زیر یوار ہا نماندہ بودند و فرستے متصل آن شستہ سر سلطان بہ پلاس رسید و با ہار شیت فرات  
 ہافتاد بانکہ از ہمت در عہ نیر یافتاد آسیبی بدیش نرسید پیش ازان چار ماہ جو تک رسا سمج گفتہ بود کہ سلطان  
 و اید افتاد اما آسیبی با و نخواہد رسید از وقوع اینعنے صدقات و خیرات بسیار لعل آیدہ جو تک رسے مورد آفرین گشتہ  
 و انعام فرزند کرد و پادشاہ بعد سیر کشیر معاودت بہند و ستان فرمود چون اثر مرض ضیق نفس بیادشاہ طاہر گشت  
 شد اد کشید ہوا کند و ستان را با فرج خود سازگار نمیدانست نیا بران از سنہ شانزدہم جلوس ہر سال اوائل ہمار  
 و در ایام رستان معاودت بہند و ستان میگردید

ذکر در بیان لغتے شاہزادہ شاہ جهان

حوال شاہزادہ خرم ملقب بشاہ جهان برین مطہ است کہ در سال دوم جلوس جهان گیر پادشاہ منصب بہت ہزار سے

و چار سوار سوار گشت بعد از آن که در سال هشتم بمبئی سپهرا ابو الحسن مخاطب با صفت خان سپه اعتماد الدوله در عقد کج شایراده درآمد  
و به ممتاز محل مخاطب گشت بمصوب ده هزار سے ذات و شش ہزار و چار ترے نو و پس از چند گاہ منصب پانزدہ ہزاری ذات و ہشت ہزار  
سوار عطا گردید بر گاہ فتح مہم ولایت رانا نمودہ پیش را بحضور آورد منصب بیت ہزار سے ذات و دہ ہزار سوار و شاہ خرم خطاب  
یافت پس افغان کہ بہم دکن متعین شد خطاب شاہ جهان و منصب سے ہزار سے و نسبت ہزار سوار یافتہ ہمیشہ مور و عنایات پدید و نو جوان  
پس خاطر بادشاہ و ہم بنا بر رضا جوئی بر آورد و صفت خان کہ شاہ جهان دہا د او بود در از دیار مدارج شاہ جهان سے کو شہید ہوا از ان کہ  
صبیہ نور جان بیگم کہ از صلب شیر فلکن خان نود در جبالہ لڑو و اج سلطان شہریار بر آورد زادہ جهان گیر سپہ شایرادہ و انیال درآمد و جان  
کہ جمع مہام سلطنت بقبضہ اختیار او بود جانب دار و اما خود سلطان شہریار پیش نہاد خاطر ساخت شایرادہ شاہ جهان بعد از آنکہ  
از ہم دکن معاوت نمودہ پانڈون رسید با عتقاد و اوضاع سابقہ پر گنہ و ہولیور جاگیر خود خواستہ گماشتہ خود متعین کرد اتفاقاً پیش از  
رسیدن عرض شد شاہ جهان نور جان بیگم آن پر گنہ را جاگیر سلطان شہریار بخواد کردہ شریف الملک گماشتہ سلطان شہریار بر آن  
پر گنہ متعین نمودہ بود ہر دو گماشتہ در ان پر گنہ با یکدیگر آویختند و شریف الملک بر خرم تیر از یک چشم کو گشت بدین جہت طرف آشوب سے  
در سر اسطانی بر خاست و بجز عبادت با سے عظیم گردید شایرادہ عرض داشت متعین عجز و نیاز بحضور ارسال داشتہ افضل خان دیوان  
خود را فرستاد کہ بہر وجہ غبار شورش فرو نشاندید اندیشان بخواستند کہ رفع فساد کرد و بلکہ در آنچه شورش افزاید پیش نہاد ہمت ساختہ  
خاطر مگم را از برادر سے مثل آصف خان با تمام آنکہ جانب دار شاہ جهان است برگردانیدند و بر این مرافقت آوردند کہ مہابت خان  
را کہ با صفت خان دشمن و از شاہ جهان نیز انحراف دارد از کابل طلبیدہ شایرادہ و آصف خان را بدست او ذلیل باید کرد ایندینبار  
تمہید مہابت خان را بحضور طلبیدند و مناشیر مطاعہ درین خصوص بنام او صدی یافت او ہر بار عذر سے معروض داشتہ بحضور نیامد  
در آخر صریح نکاشت کہ تا آصف خان و حضور سے آمدن نمی تواند شد اگر نہی الواقع براند ختن شاہ جهان منظور سے آصف خان  
بصورت بیگالہ بفرستند تا من بحضور رسیدہ بتقدیم حکم پادشاہ سے پروازم پادشاہ بر طبق عرض داشت مہابت خان آصف خان را  
بہمانہ آوردن خزانہ بطرف اکبر آباد متعین نمود و اما ان وقتا سپہ مہابت خان را بمصوب سے ہزار سے ذات و دو ہزار سوار سوار فرار  
فرمودہ و مان فرستاد کہ اورا نیاتہ در کابل گذاشتہ خود متوجہ آستانہ بوس گرد و بعد این فرمان مہابت خان از کابل بحضور رسید  
و محال جاگیر ات شاہ جهان از میان دو آب و غیرہ تغیر گشتہ جاگیر سلطان شہریار بخواد کردید شاہ جهان باستماع چنین اخبار  
از ماندون عازم حضور پدید گشت و پادشاہ بجز اطلاع این غریمیت از لاہور با کبر آیا نہضت فرمود و از فتنہ ساز سے کوتاہ اندیش  
و اغوامی نور جان بیگم و رعین کبر سن و ضعف بیمار سے با چنان فرزند اقبال مند خود کہ غیر از طاعت و فرمان بردار سے دیگر  
در خاطر نہ داشت بر سر ستیزہ آمد درین حال اکثر امر سے حضور با تمام ارسال رسل و رسائل بطرف شاہ جهان ما خود شدند و بعد منصب  
و جاگیر معاتب گشتند و درین مہم مہابت خان مدار المہام بود بعد نہضت از لاہور افونج قاہرہ بر سر شاہ جهان متعین گردید و شاہ جهان  
تعییر رسیدن در اکبر آباد از استماع خبر آمد پادشاہ بکوٹہ سیوان شتافت و از انجا سپہ خانان و صاحب بکرا جیت و دیگر امر سے خود  
رو برو افونج پادشاہ سے کہ برو متعین شدہ بود فرستادہ خود نیز مستعد شدی کہ طرفین بہم آویختند و ہنگامہ جدال و قتال گرم گردید  
لشکر شایرادہ غالب آمدہ صورت ظفر روی نمودہ بود اتفاقاً قاعدہ عرصہ کارزار بندد و فوجیم جان افتادہ و خندق تیر بند و قتیبہ  
آتش افزوز در دست داشت را بکرا جیت کہ جنگ مروانہ کردہ دلیرانہ بر شکر پادشاہ سے حملہ آوردہ بود نزدیک بان سید  
نیم جان رسید قضا را قیلم بریندوق رسید و سیر آن از سینیہ را بکرا جیت گذشتہ اورا از چنان گذرانید بجز ہلاکت او لشکر بان

را دل از دست رفت و شکست بر لشکر شاہ زادہ افتاد و شاہ جهان بمشاهده این حال پامی ثبات افشرد و فی شخص جہالت و سفاہت شمرند  
 بناچار سے از میدان عطف عنان نمود و بجانب ماندون روان گریه پادشاہ باستماع این فتح متوجہ اجمیر شدہ سلطان پرویزیا کہ  
 درین نزدیکی از پٹنہ در حضور رسیدہ بود با مہا تاجان و راجہ نوسنگہ دیو پندیلہ و راجہ گنج سنگہ را ٹھور و راجہ جے سنگہ کچھواہ و دیگر  
 امر کہ ہنگی چہل ہزار سوار و فوج بود بر شاہنجان تعین فرمود و اتالیقی شاہ زادہ پرویز و مدار این مہم بر مہا تاجان مقرر گشت چون  
 افواج پادشاہ سے نزدیک بللہر ماندون رسید شاہ جهان رستم خان را با افواج خویش مہا تاجان فرستاد و رستم خان بطریق  
 ہونفا سے فرمودہ خود را بہا بت خان رسانید از این معنی توڑک جمعیت شاہ جهان زیادہ تر بر ہم شد و ماندن در ماندون صلاح ندیدہ  
 از آہن نزد گذشتہ با سیر رسید و ران وقت خانمان کہ ہمراہ شاہ جهان بود ظاہر گشت کہ مہا بت خان مکاتب سے نوید  
 و ارادہ رفتن در دارا با دارا تاجان پیش قدمی کرد و در اسیر بعضی حرم و اسباب زیادہ سے گذشتہ بہ برہان پور آمد خانمان  
 کہ نظر نہ بود بہ بہانہ صلح و آشتی از شاہ جهان رخصت گزرتہ بہا بت خان پیوست و نیز اکثر مردم جدائی گزیدند بحسب ضرورت شاہ جهان  
 در عین شدت باران از برہان پور روانہ شدہ براہ گوگندہ و بندر چھل پٹنہ بطرف اوڑیسہ و بنگالہ را سے گردید چند منزل کہ  
 در حد و گوگندہ میرفت قطب الملک والی آن ولایت از راہ مرد سے پیشکش نقد و جنس غلہ و میوہ فرستاد و سلطان پرویز  
 چند منزل تعاقب نمودہ بہ برہان پور برگشت چون خبر رفتن شاہ جهان بطرف بنگالہ پادشاہ رسید شاہ زادہ سلطان پرویز  
 و مہا بت خان را حکم رفت کہ با جمعیت خود بطرف پٹنہ بروند و سد راہ شاہ جهان شوند و خانمان را با کبر آباد مقرر نمودہ  
 خود بدولت متوجہ کشید و شاہ جهان بعد رسیدن در اوڈیسہ و آنحد و بانڈک جنگ اوڈیہ قلعہ بردوان گرفت بعد آن قلعہ کبیر گرا  
 محاصرہ نمودہ جنگ بسیار کرد و ابراہیم خان صویہ دار و مہا تاجان دیوان و دیگر بندہ سے پادشاہ سے کشتہ شدند شاہ جهان ان  
 قلعہ را کسادہ متوجہ ڈاکہ گردید و چھل ایک روپیہ نقد سو اقمشہ و فیل و دیگر جناس از اموال ابراہیم خان نصیب درآمد و احمد بیگان  
 برادر زادہ ابراہیم خان کہ در ڈاکہ بود سچا رہ شدہ بلا زمت شاہ جهان رسید تا این مدت دارا تاجان سپہر خانمان در قید بود در نیولا  
 شاہ جهان اورا سوگند دادہ از قید خلاص کرد و صوبہ دار بنگالہ با و مہمبت نمودہ خود بہ پٹنہ رسید و از اینجا عبدالقادر خان را با آباد  
 دوریا خان را با اور جمعیت کرد عبدالقادر خان نیز در شبیر قوت مردانگی الہ آباد را متصرف شد چون رضیداران بنگالہ کہ نوار ٹھور  
 شاہ جهان آوردہ بودند بعد رسیدن در پٹنہ مع نوارہ گرنجیہ رفتند شاہ جهان در جنگل حصار ارگل ساختہ استحکام داد و ہدین آشا  
 شاہ زادہ پرویز و مہا بت خان بالشر بسیار در رسیدند و بدفعات جنگ رو داد راجہ بھیم پسر رانا گرن کہ سردار لشکر شاہ جهان  
 بود در معرکہ کشتہ شد ازین جہت ہر میت در لشکر شاہ جهان افتاد و غیر از تورچیان و عبدالقادر خان بچاس نامند شاہ جهان بمقتضای  
 شجاعت ذاتی دل بر مرگ نہادہ اسپ براگنجت اسپ سوار چون زخمی گشت عبدالقادر خان جلو گرفتہ شاہ جهان را از سر کہ  
 بر آورد و از ان اسپ فرود آوردہ بر اسپ خود سوار کردہ بجانب پٹنہ برد چون افواج پادشاہی نزدیک پٹنہ رسید شاہ جهان  
 بودن در ان دیار صلاح ندیدہ دراکیر نگر آمد چون در ان سال کہ نوزدہم از جلوس پادشاہ بود سلطان مراد بخش قدم و عالم چو  
 نہاد اورا با والدہ اور رہتاس گذشتہ متوجہ پیشتر شد و دارا تاجان سپہر خانمان را کہ سوگند دادہ از قید خلاص و بصوبہ دار  
 بنگالہ اختصاص دادہ بود ہر چند طلب داشت عذر با در میان آوردہ نیامد زن و سپہ اورا کہ بطریق یرعمال با خود ہشتہ بود  
 بسبب ظہور این عذر زلش را در قلعہ رہتاس فرستاد و سپہر خان اورا قتل رسانید و بسبب غلبہ لشکر پادشاہی بودن در  
 ولایت بنگالہ صلاح وقت ندانستہ براہیکہ آمدہ بود انو بنگالہ باز برگشت و در اثنای ایام چون شاہ جهان سلطان مراد بخش

مع والاده اش بجنور شاه جهان رسید چون رسیدن شاه جهان از بنگاله در دکن معروض پادشاه گشت حکم رفت که شاهزاده پرویز مهابت خان  
 باشکر همراهی بدفع شورش شاه جهان بازیدکن روند هر دو کس سبک مرزبانی در پاره دکن شدند و دارا خان سپهسالار پانان که از شاهزادهها بشکر یا ولسا گم می شد بود  
 بموجب حکم تفضل سید و خانخانان خود مقید گردیدند شاهزاده پرویز مهابت خان قطع مرزبانی نمود و هرگاه در پاره رسیدند شاه جهان سبب رسیدن افواج قاسم بود و در  
 دکن مناسب ندیده با جمیر رفت و در انجا هم توقف ناکرده از راه حبیب میر عبیب مضمونه آمده قصد ایران کرد و بر سر سپه خود سلطان  
 داراشکوه و سلطان شجاع و سلطان اوزبک نریب را بدرگاه پذیرفتند و چون در مضمونه شرف الملک کورنوکر شاهزاده شهریار قیام  
 داشت با شجاع خبر آمدن شاه جهان جمعیت فراهم آورده توب و تفنگ بر قلعه نصب کرده تحصن گردید شاهزاده به در قلعه منزل نموده  
 چند روز بنگر پروخت و چندس از مردان کارسے بکار آمدند و چون کارسے از پیش رفت بنحاطرش گذشت که بتسخیر مضمونه پرداختن  
 سوگندار و دو جوان فائده دران نه میدین اشنا خبر رسید که شاهزاده پرویز در دکن مرد مهابت خان بجنور رفته فقط خان جهان  
 بود که در دکن قیام دارد و بعد ازین آگاهی دکن را خالی دانسته بنحاطر آورد که پیش از آنکه مهابت خان بازمهم اومتعین شود از راه ولایت  
 پهارا و گجرات متوجه دکن بایستد بعد تصمیم این اراده قطع مراحل نموده در ناسک تربک از مصانفات احمد نگر که بنگاه خویش در انجا  
 گذاشته بود نزول فرمود و در حله اقامت نمود و در انجا بوده قاصدا خراج خان جهان لودسے از دکن گردید \*

ذکر رسیدن مهابت خان و حضور و محمد رگستانی گردیدن و اصف خان مقتدران

چون ارادت الهی بران شد که چشم زخمی پادشاه برسد امریکه از صلاح دور و بقضا و اقرب بود مبنغه طور رسید یعنی مهابت خان  
 که مصد چنین خدمات نمایان و تروادات شایان شده بود بموجب التماس نور جهان بگیم و اصف خان بی موجب مورد عتاب  
 گشت و فدائی خان از حضور ما مور گردید که مهابت خان را از شاهزاده پرویز جدا کرده بطرف بنگاله روانه سازد و اگر مهابت خان  
 بر رفتن بنگاله راضی نباشد جریده بجنور آید و حکم شد که خان جهان کود از گجرات آمده بجای مهابت خان اتالیق شاهزاده باشد  
 و نیز حکم شد که ز رفیضه مطالبه سدر کار بر زمه مهابت خان طلب است آنرا مع مبلغیکه از محال جاگیر امر از در و قلعه سے متصرف  
 شده و و کلابے آنها در حضور استغاثه دارند و هم فیضان نایب که از بنگاله و آن حدود بدست آورده از و باز خواست نمایند و حضور  
 عذر دیوان پسندی داشته باشد بجنور رسیده خاطر نشان دیوانیان نماید چون فدائی خان از حضور دشواری یافته در پاره  
 رسید و احکام عالیہ رسانید مهابت خان از شاهزاده پرویز رخصت گشته عازم حضور گردید و خان جهان کود از گجرات بخدمت  
 شاهزاده پرویز رسید مهابت خان بعد قطع منازل در ایامیکه پادشاه بر لب دریای بیت متوجه سیر و شکار کابل بود نزدیک  
 اردوی معلی منزل نمود مهابت خان چون می دانست که طلب او تخریک اصف خان و اراده او آنست که به صورت این را  
 دلیل گرداند و قبل از ورود او بر خوردار ولد خواجہ عم نقشبندی که داماد مهابت خان بود پادشاه حسب التماس اصف خان زیر  
 تازیانه پاسے شدید کشیده و سر برهنه دست برگردان بسبب آبرو گردانید و آنچه مهابت خان با و داده باز یافت نموده بود  
 و محمد محسن برادر زن مهابت خان که در سے پرگنه پنیال بود مقید گردید ز راهسے خطیر از و هم باز یافت شد مهابت خان شجاع  
 این ولایات نیابری حفظ آبروی خود بچهار سوار جبار اکثر از قوم رامپوت و خیره همراه آورده بود تا اگر کار بی آبروی او کشد جان خود  
 بردانگے در باز بسبب آمدن او بانصورت مردم با همگر سخنها داشتند پادشاه از خود خیره با تامل بچورد و در امتعاب  
 فرموده پیغام فرستاد که تا مطالبات پادشاه سے بدیوان اعلیٰ لغنان نکند و رعایان خود را خوشنودنگرداند و فیضان بنگاله  
 حضور نرساند باریاب کورنش خواهد شد و اصف خان نماز فر ماغور از شعور و در افتاده با و و احاد را در حضور



پس خود دو کسین بگرازا بخاری شد و قباور قطع محل بوده در قباور انگ نیار که بجای او بود و زنده متحصن گردید چون سطوت مهابت خان بدول مراد  
آمد و اجاب الحسن بگرازا سوگند غلاط و شدا از مهابت خان گرفته ملاقاتی نگردد بعد از سه روز نور جهان بیگم حضور را و شاه رسید و پادشاه از ملاقات  
او خوش وقت شده از لب دریا هست کوچ کرده با مهابت خان آنکه کابل خند مهابت خان از نس تسلط و تسلط او شست همین که در انگ بیابان سید رون  
قلعه رفته آصف خان و ابوطالب سپرس و میر خلیل آصف و لد میر میران را با دو از کسین بگریست که زنده قیدی بود یکی از حصان آصف خان را دستگیر کرده قتل  
رسانید و پادشاه خیرے نمیتوانست کرد و با بجا بعد قطع مسافت بدار الملک کابل نزول و وقع شد در اجپوتان که مایه انتظار  
قندهار سے مهابت خان بود و دیگر گشته طریق بغی و بے باکی سے پیو و نذر و ز سے جماعه را چپوتان با احدیان پادشاه سے  
گفتگو کردند و کار بجای رسید که احدیان همه یکجا شاه خبگ مرزانه نمودند و قریب شت تصدرا چپوت علف تیغ گردیده هلاک شدند  
و این معنی موجب رشان و رعوت مهابت خان شد بنا برین بعرض رسانید که باعث این فساد و اجبه قاسم برادر خواجه ابوالحسن  
و بدیع الزمان خویش او شده چون رعایت مهابت خان در میان بود شاه آنها را دستگیر کرده و اول کرد و مهابت خان آن جزو  
را سر برهنه کرده در بازار کابل بخاری و بے عزتی گردانیده در قید نگا بدشت و از وقتی که پادشاه این همه گستاخے کرد بر همه س  
چیرگے داشت و پادشاه بهر صورت رعایت خاطر مهابت خان میفرمود و بر چه نور جهان بیگم در خلوت میگفت پادشاه نادان  
بے کم و کاست با مهابت خان اظهار می نمود و صرح میگفت که بیگم و صبیح شاهنواز خان ولد خانخانان عبدالرحیم که در عقد میرزا  
ابوطالب مخاطب شایسته خان ولد آصف خانست قصد تو دارند غافل مباش و نور جهان بیگم در فرام آوردن جمعیت سعی داشت  
تا آنکه از کابل معاودت بند و ستان شد چون در حوالے رهتاس نزول واقع و در اینجا اجتماع ملازمان پادشاهی شد پادشاه  
مهابت خان را نیز بانی خواجه ابوالحسن غایت خان پیغام فرستاد که پیشتر روانه گرد و والا کار خبگ خواهد کشید با ضرورت مهابت خان  
پیشتر را بے گشت بعد از آنکه از دریا سے بہت عبور کرد و بزبانے افضل خان چار حکم اصدار یافت اول آن که شایر او و مهابت  
بصوب ٹھٹھہ رفته است بتعاقبش شتافتہ ہم او بانصرام رساند دوم آن که آصف خان را با ہمراہ باش از قید بر آورد و حضور  
بفرستد سوم آن که لھور شت و ہوشنگ بکیر ان شایر او و دانیال را کہ با و حوالہ شدہ بود در روانہ حضور نماید چارم آن کہ  
شکری سپر نخلص خان را کہ ضامن اوست و تا حال بلار مت نہ رسیدہ حاضر گرداند در صورتیکہ از فرستادن آصف خان و دیگر  
احکام عدول نماید فوج بر سر او متعین شد و نیز انوار سائید افضل خان رفته احکام مطاعہ مهابت خان یک یک گزارش  
نمود مهابت خان سپران سلطان و دانیال را حوالہ نمودہ اظهار کرد کہ بموجب حکم والا روانہ ٹھٹھہ سے شوم و آصف خان را خلاص  
سے نامیم تا خوف دارم کہ بعد خلاصے آصف خان مبادا بیگم از روسے عدل و تیکہ دارد فوج بر سر من متعین کند درین جور  
امید و اظہرت ہم کہ ہر گاہ از لاہور بگذرم آصف خان را خلاص کردہ روانہ حضور نمایم افضل خان از پیش مهابت خان آمدہ سپران  
شایر او و دانیال را از نظر گذرانید و آنچه مهابت خان گفتہ بود مفصل بعرض رسانید چون مکرر زبانی افضل خان حکم شد کہ  
خیریت تو درین است کہ آصف خان را خلاص کنی والا نہ است خواہی کشید ناچار مهابت خان بموجب حکم والا اہل آوردہ آصف خان  
را طلب دہشتہ معذرت خواست و بعد و سوگند خاطر خود را مطمئن ساختہ با ہمراہ باش بحضور فرستاد لیکن ابوطالب سپرا و را  
بجہ مصلحت روز سے چند گاہ ہشتہ روانہ ٹھٹھہ گردید از جملہ محاسن اتفاق آنکہ شورش مهابت خان بر سبب دریا بخت واقع شدہ  
بود و خلاصے آصف خان و روانہ گردیدن مهابت خان بہت ٹھٹھہ نیز بر زمین کنار دریا اتفاق افتاد بعد چند روز ابوطالب و خواجہ  
ابوالحسن و بدیع الزمان و اما و اورا غدر با خواستہ روانہ حضور نمود و منزل بمنزل روانہ ٹھٹھہ گشت پیش از رسیدن او در ٹھٹھہ



بادشاہ ہزاہ شاہ جان از ٹٹھ کوچ کردہ بطرف دکن معاودت فرودہ بود چنانچہ سابقاً مذکور شد و مہاربت خان بعد رسیدن در ٹٹھ پرن  
 حکم بادشاہ روہند و ستان آورد و آناہنے از و بطور پوسٹ پادشاہ قوسجے بر سر او متعین فرود و خانخانان عبدازیم کہ از دست  
 مہاربت خان زخمہای کارسکے بر جگر داشت بالبحاج و افتراج ہمہ او بر ذمہ خود گرفتہ منفعت شد و بحال جاگیر مہاربت خان و صوبہ دار  
 اجیر خانخانان مرحمت گشت خانخانان بعد قطع مراحل در اجیر رسید و مہاربت خان کہ بعد معاودت از ٹٹھ سمیت اجیر رسیدہ  
 تاب جنگ نیاوردہ در شعا بہ جبال ملک رانا اقامت وزرید خانخانان در این سمت در سپنہ بیست و یکم جاپوس لہر ہفتاد و دو سالگی  
 بجوار رحمت اینر و سچے پوسٹ و مہاربت خان از انجا غرایض نیاز متمبر عقیدت و اخلاص خدمت شاہ جان ارسال داشت و بموجب  
 منتورسکے کہ در جواب متمبر طلب اوہ ما در گشت سبحان استحال در جویر رسید و بلازمت شاہ جان مشرف گشتہ مورد انواع عواطف  
 گردید این معنی بعرض پادشاہ رسید خانخانان کو و بخطاب سپہ سالار و صوبہ دار دکن سر فرزند یافت و مد اورا با شاہ ہزاہ شاہ جان  
 محارمہ مجا دلہ اند

در بیان رحلت جہاگیر بادشاہ بعالم نقیا

در سال بیست و دوم جلوس جہاگیر بادشاہ مطابق عادات متوجہ کشمیر شد بعد از رسیدن آنجا بیماری ضعیف کہ لازم داشت استیلا  
 یافت و ضعف و ناتوانی روز بروز زیادہ شد و اہل نستان رایت مراجعت برافراشتہ چون در منزل بہرم کلہ بنشاط شکار اشتغال  
 وزریدوران سسرین در تہ گولشہ بنی حجت بندوق اندازسے ترتیب یافتہ مقرر بود کہ چون زمینداران آہوان رانندہ بر تیغہ  
 کہ بر آوردند و بنظر آید ہار شاہ خود بندوق برواند از دوہین کہ زخم باہویر رسید از سکہ جدا شدہ حلق زنان بزرگے ہما  
 درین روزیکے از پیادہا مے آن مزبورم آہورا رانندہ آورد و آہویر پارچہ سنگے استیلا تا خوب بنظر دے آید پیادہ مذکور جو است  
 کہ پیشتر آمدہ آہورا از ان مکان پیشتر اند بچہ رسیدن در آنجا پالش لغزید دست بودتہ زوقضار ابوتہ کندہ شد و آن پیادہ اہل  
 گرفتہ زنان کوہ عالی معلق زمانا ہر زمین افتا و استخوانش خرد شکست و اعضایش از ہم گینجہ جان بحق تسلیم کرد و مینادہ این  
 حال مزاج پادشاہ نہایت لمبلی و خاطرش مے مگر گردید ترک شکار کردہ بدو تھانہ آمد از ان ساعت قرار و آرا ہم ہر خاطرشن  
 برخواست از سریم گلہ کوچ کردہ و در ٹٹھ و از انجا برا جوہرے نزول واقع شد و از انجا بدستور مہمودیک پھر زو زماندہ کوچ فرمود  
 و ہاشماہی راہ پیادہ خواست ہمین کہ برب گذاشت گوارا نیفتا و آخر شب حال دگرگون گردید و ہنگام صبح نفسی چند بسختی کشیدہ وقت  
 چاشت روز یکشنبہ بیست و ہشتم صفر سنہ ۱۰۶۰ ہجری و شش ہجری مطابق پانزدہم آبان ماہ در عمر بیست و دو سالگی طائر روح  
 از آستان کالد عنبر سے پرید و نور جهان بگیم خروش دل خراش و نالہ جان تراش بر آسمان سپاند و گل خسارہ از حارنا خن غم  
 خراشید و لای با گویان چون مرغ نیم بسبل بر آہل خون سے طپید مے بسینہ از تقابن سنگ میزد و طبا نچہ بر رخ گلگون  
 و بد اختیار سے خواند لفظ ہم در یغازین دل آزاری در یغازہ در یغازین جگر خوار سے در یغازہ خواہم بجالش زندگی را  
 ہلکہ جاودان پانیدی را بچہ نہال بے برگ ہست سپاہ او بہ حیات جاودان مرگت سے او بہ بقا نون و فانی کو نباشد کہ من  
 باشم بگینی او نباشد مے خواہم کرومیک ہوشینم بہنجان راسے جمال او بہ ہمیم مے چہ آسایش در ان گلزار ماندہ کہ زو گل حنت  
 بند و خانہ و در چنین وقت ہر چند برادر خود آصف خان را طلبید داشت او عذر ہا در میان آوردہ نیامد و غمش جان گیر  
 پادشاہ از انجا محبوب مقصود خان بلاہور رسید و برب در سکارا و کے متصل شاہ درہ در باغ قاسم خان کہ نور جهان بگیم رفت  
 افزاسے آن باغ بود مدفون گردید و عمارت عالیہ بران تعمیر یافتہ این یک بیت آخر از قطعہ تاریخ جلالت او ملاکشفی گفتمتہ

بعیت چوتاریج وفاتش جت کشفی و خردگفتا جهان گیر از جهان رفت \*

ذکر سلطنت ابوالمظفر شہاب الدین محمد شاہ جہاں پادشاہ صاحب قرآن ثانی

بعد حلت جہانگیر آصف خان با ارادت خان ہمدستان گشت و داو بخش سپہ خسرو را بنویس سلطنت مطہین گردانیدہ روانہ بیشتر  
و نبار سے نام منہد و سے را کہ در چاکب رو از باد صبا گردے برد نژد شاہ جہان فرستادہ فرخبر حلت جہانگیر آگاہ ساخت و حسب  
جہانگیر را مصوب مقصود خان روانہ ساخت ہر روز جمعہ در باغ اسناس نہادہ نور جہان بیگم بر لب آب راوی در سو اہ لاہور حبس کرد  
مدفون گشت چون امر اعظام میدہستند کہ آصف خان بنا بر استحکام مہانی دولت شاہ جہان این توطیہ و تمہید نمودہ ہمہ با آصفی  
دم موافقت زدند و آصف خان کہ از نور جہان خواہر خود مطہین بنویس بہت اورا نظر نید ہشتہ احتیاط سے نمود کہ نزد اہ کسے  
آمد و رفت نمی نمود و نور جہان بیگم سے خواست کہ داماد او شہر یار سلطان پادشاہ شود و شہر یار قوم بچہ یک زن خود دست تصرف  
نہز ان پادشاہ سے در از کرہ و سائر کار خانجات بیوات را از خزانہ و فیخانہ و قورخانہ وغیرہ کہ در لاہور بود متصرف گشتہ در عرض کتبت  
ہفتاد لک روپیہ منصبیداران قدیم و جدید داد و از اجملہ بعد استقرار یافتن سلطنت بنا جہان چل مہج لک و پیر پنجہ از دستہ گرد شہر یار  
باستقر پ سلطان دانیال را کہ بعد حلت جہانگیر گریختہ بلاہور نژد او آمدہ بود بجای خود سردار ساختہ لشکر از آب گذرانید و در  
سہ کروسے شہر تاقی فریقین اتفاق افتاد در حلقہ اول انتظام افواج شہر یار از ہم گشت و ہر کردارم بر اہی شتافت و شہر یار کہ با دو ہزار  
سوار قدیم خود در ظاہر شہر لاہور ستادہ بود بر گشتہ قلعہ در آمد شہر بانگاہ ارادستان درون قلعہ رفتہ اورا بقابو سے خود آورد  
صبح امر اعظام بدرون ارک شتافتہ داو بخش را بر سر یرت انیدند و شہر یار را دست بستہ بکوشش او آوردند و بعد از دو روز  
کمرل گردانیدند و پس از چند روز طومر ش و ہوشنگ سپران شاہزادہ دانیال را نیز مقید کردند شاہ جہان برسیدن خبر از زبان  
نبار سے در مقام خیر سرحد نظام الملک از راہ ہجرات عازم مستقر الخلافہ اکبر آباد گردید و جان نثار خان را با فرمان متضمن عواطف  
واحسان نژد خان جہان کوہ افغان کہ در ان وقت صاحب صوبہ دکن حسب الامر جہانگیر و نور جہان بیگم بنا بر استیصال شاہ جہان  
بود فرستادہ دلالت باطاعت نمود او سر شستہ صواب از دست دادہ بانظام الملک سلطان دکن ساختہ بعد محمود و موافقت  
تمام ولایت بالاگماٹ با دو گذاشت و خود ہر باہنور آمد مقارن این حال در باخان رو ہتلیہ کہ پیش از حلت جہانگیر از شاہ جہان  
جدا گشتہ در ولایت نظام الملک بسر میرد بنا سبت طبیعت افغانی بنا جہان ملحق گشت و محرک سلسلہ فتنہ و فساد گردید و  
جان نثار خان بدون عوضہ داشت در جواب فرمان رخصت انصاف دہیمہ انجمن با احمد آباد رسیدہ ناہر خان را کہ خطاب  
نیز فرمودہ است بنسب پنجہ از ات و سوار و صوبہ دار کجرات سر فرما ز نمود و میرزا عیبت نثار خان انصیب جہا شہری ذاتی در ہزار سوار و ایام ملک شہد دادہ  
رخصت نمود و خدمت پسر خان نژد آصف خان بلاہور فرستادہ خط خود فرمان نوشت کہ در بیوقت کہ احتمال فتنہ است اگر داو بخش سپہ خسرو را و شہر یار را در شہر  
و ہوشنگ سپران شاہزادہ دانیال را بصحرا سے عدم سر و سید بصلاح و صواب دید اقرب خواہد بود و بعد در و دین حکم روز  
یہ شنبہ بعیت و دوم جہاد الاولی اسال ہزار و سے و ہفت با اتفاق دولت خواہان در ایوان خاص و عام لاہور خطبہ بنام جہا  
خواندہ شد و داو بخش را کہ روز سے چند بصاحت وقت سلطنت برو شستہ بود نژد تکیہ ساختہ در گوشہ مجوس ہشتاد و شب  
چار شنبہ بدین و ششم جہادی الاولی سنہ مذکورہ اورا باگر شہا سپہ را در شش و شہر یار و طومر ش و ہوشنگ سپران سلطان  
دانیال را ہزار و بیستی نشاندند و در بیوقت کہ و کتبا جہان سجد و ملک را نا بود مع سپہ سالار مہابت خان کوچ بکوچ از راجہا میر  
طے مراحل نمودہ در باغ نور ظاہر اکبر آباد منزل فرمود و صبح آن بسوار کفیل داخل حویلی کہ در شاہزاد سے باو تعلق ہوشست

تا برانتظار ساعت مختار جلوس اقامت گزید و تاریخ هشتم جمادی الثانیه روز دوشنبه سال هزار و سی و نهم هجری که سن از سلطنت  
 و شش سال شمس و هفت سال و دو ماه و هفت روز رسیده بود در مستقر الخلافة اکبر آباد بر تخت فرما شد و سلطنت و قلم را بر باد  
 جلوس نمود و حکیم رکنای شیخ تخلص تاریخ جلوس چنین یافته شش ماه سال جلوس او گفتیم در جهان باد تا جهان باشد و شیخ عبدالمجید  
 شاهنا بر نویس او دوشنبه بیست و نهم یمن یافته بعد جلوس فرمان ماطفت عنوان بنام آصف خان برادر نور جهان بیگم منتظر طلب  
 او در حضور آوردن شاهزادگان از لاهور که همراه اردو جهانگیر می بودند اصداریافت و در القاب خان مرقوم این فقرات مندرج  
 گشت عند الخلافة یمن الدوله عوسه و انا آصف خان و نیز در ان فرمانست سر و پائی که روز جلوس سمیت مانوس پوشیده بودیم  
 برای آن عند الخلافة فرستادیم و هر چند که بان همو عنایت فرماییم زیاده ازان گنجایش از دو با فعل منصب بیست و نهم روزی ذات  
 و سوار دو اسبه و سه اسبه عنایت نمودیم و شو آآن بندر لاهور سے بطریق انعام مرحمت فرمودیم و مهابت خان بخلاب  
 خانجانان سپه سالار و منصب هفت هزار سه هفت هزار سوار و صوبه دار کجی و خلعت خاصه با چار قب طلایی و خنجر و شمشیر مرغ  
 یا علم و نقاره و تومان طوغ و دیگر عنایات سرفراز سے یافت و خانجانان لود سے با دو و ترم و سرتانی لعلک منصب هفت هزار سه  
 و بعضی عنایات دیگر مستمال گشته بصوبه دار کجی و کجی بجال ماند و برین منط بهر یک از امر القدر مراتب و اقتضای صلاح وقت  
 مورد الطاف و مراحم گردیده اول حکمیکه اصداریافت منع عجزه بود و فرمود که سزاوار این تعظیم ذات معبود حقیقیست مهابت خان  
 بعرض رسانید که اگر بجای سه سجده زمین یوس قرار یابد شسته اختیار خادم و مخدوم میانند و سجده هم بر طرف می شود ملامتس او بدین  
 یافت متعین شد که هر دو دست را بر زمین گذاشته پشت دست را بپوسند و سادات و علما و مشایخ و درویشان را منع این  
 تواضع نموده هنگام ملاقات بسلام و زمان خصت بغایت مامور فرمود و پس از چند سال زمین یوس هم ممنوع شده تسلیم چهارم  
 بجای آن قرار یافت ساعتی پیش از یابد ایدار گشته بعد تحلی و طهارت او کصلوتمه مفروضه و توافل نموده اغلب اوقات با او  
 می بود و در فن موسیقی نیز مهارت تمام داشت و با ستم آن راغب بختا و در خان خواجہ سر صاحب تاریخ مرآة العالم سے نگارده که  
 بعضی از صوفیه در بزم او و حالت وجد جان بحق تسلیم کرده اند و بعد درین سال اول جلوس نذر محمد خان برادر خرد امام قلی خان و آن  
 توران حلت جهانگیر کشیده لشکر کابل کشید و مهابت خان بدافعه نامور شد و طالب حکیم تاریخ خصت فوج لشکر فتح یافته خانزادان  
 پشه مهابت خان بمنصب چهار سے سرفراز شد و نذر محمد خان قلعه کابل را تا دو سه ماه محاصره نمود و بیل مقصود بر گشت و مهابت خان  
 با ستم خود او در سر سینه توقف نمود و لشکر خان صوبه دار کابل که پیش از مهابت خان خصت شده بود انتظار مهابت خان نکرده  
 داخل کابل گشت و حقیقت حال بعرض داشت هر دو انکشاف یافت چون بر سر از سکنه کابل سبب بود و عساکر توران نقصانی و باره  
 بسیار کشیده بودند لکن روپه از خزانه کابل تجویز قاسم شہر محمد زاید لغارت زدگان حسب الحکم انعام شده انقسام یافت و غره رجب  
 ہمین سال شاهزادگان والا گھر محمد داراشکوہ و شجاع و اوزنگ زب که پیش جهانگیر می بودند مع یمن الدوله آصف خان و دیگر امرا کے  
 خطاب و در این وحشر و عبید و ضم از لاهور با کبر آباد رسیده ادراک دولت ملازمت نمودند سپران را در آغوش ماطفت کشید و تقصیل  
 چنین نامیہ آنا نورالین نمود بعد ازان سپه یمن الدوله را کہ بر پا پاوشا گذاشته بود بہر دو دست برداشته در آغوش عنایت گرفت  
 و خلعت خاصه با چار قب مرغ و خنجر و شمشیر مرغ با پردہ جو ہر روز و علم و نقاره و تومان توغ و دو اسب از طوبیہ خاص کیے بازین مرغ  
 و دیگر باین میا کار طلانی و بیل از حلقه خاصه با ساز طلا و ماده فیل مرحمت نموده سر غرتش را با وج افتخار رسانید و مرتبه و نکالت معوض  
 فرمود و مہراوزک کہ نزد ممتاز محل حبیبہ اوز و جہا پادشاہ والدہ شاهزادگان سے بود بالتماس ممتاز محل بآن عند السلطنت سپرد و در مختار

بمطابق بت خواندہ شایستہ خان حسین پسر اور بخلت فاخرہ و خیر و شمشیر مرصع و اضافہ ہزار و پانصد سو و منصب چہرزاری چہار ہزار سو بار  
 و ہزار و پانچ سو بارین طلا ذیل امتیاز یافت و دووازی ہم جب سہ ہزار و پانچ سو و ہفت ہزار چشمن نوز و ترتیب یافت دریا خان  
 رسید کہ بے فانی نودہ ہجرتان لود سے پیوستہ بود درین جشن برنگاہ رسیدہ مورد عفو گردید و منصب چہار ہزاری یافت  
 و میرزا رستم صفو سے از بہار رسیدہ شرف کوشش دریافت چون کہ سمن اور اور یافتہ بود بنیابت یک لک ہست ہزار روپیہ سالیانہ  
 مایہ اطمینان خاطر یافت پانزدہم ماہ رمضان مہابت خان بصوبہ ہندوکن و خاندیس بجای خان جهان مقرر شد و خلعت او  
 خان زمان صوبہ دار مالوہ با تنظیم دکن مانور شدہ خانجہان کو صوبہ دار مالوہ یافت و دین مال ہجرت سنگہ پسرانہ ز سنگہ پسر  
 نیبلہ قائل شیخ ابو فضل توہم گریخت و مہابت خان بہ بنویہ او نامزد گردید و شاہجہان لشکار باز سے و شام سے حصار گوالیار  
 توجہ نمود و ہجرت سنگہ چون طاقت گریز و ستیزہ جو نہ بدیدہ مہابت خان نوشت کہ اگر عنون تقصیرات من شود بکلام حق جرم سابقہ تصدق  
 عقیدت سے بنام و حسب اتماس مہابت خان مانور شدہ ہزار اشرفی و پانزدہ لک روپیہ و چل قیل بیا در جرمیہ بر او مقرر شد  
 و یوسیزہ اینہ در ادراک کوشش نمود و بہین سال نظام الملک از محلات بالا گھاٹ کہ خانجہان لوہ سے ارگوتاہ بنی باو گذشتہ  
 بود دست برداشتہ یہ مالک محروسہ گردانید درین جشن نوز سے یک رور و ہشتاد لک روپیہ نقد و جنس چہار لک بگیہ  
 یہ مالک صد و بیست موضع در ولایت تصدق انعام شدہ

احوال سال دوم مطابق سنہ ہزار و سی و ہشت ہجرت

شعبان ۱۰۱۱ قمر کے روز و شنبہ سلخ بیج الاول کہ آغاز سال سے دنم از سنین عمر او بود و عمل آمد یکبار بطلا و نقرہ و شمش بار خباب  
 پیر و شاہ سنجیدہ باریاب احتیاج اتفاق شد و بعد سے ماہ و ہفت و ز در ہرزمن گوالیار لشکار برزقہ معاودت با کبر آباد شد  
 و خانجہان لود کہ در اناسے روان شدن از مالوہ ہرزمن پوس رسیدہ بتبذیر ہجرت سنگہ مانور شدہ بود باز شرف کوشش اندر  
 سوم جب این سال مہابت خان اصحاب صوبہ دار سر بلند گشت و بیست چہارم رجب نوز شد و جشن آن بدستہ آستان  
 یافت و سالیانہ ممتاز محل دہ لک روپیہ مقرر گشت و بجز بگیہ شاہ عباس کہ در زندگے خود بر اہی تمنیت فرستادہ بود و بعد از ان  
 خلعت نمود اوراک صحبت شاہ جهان کردہ بیست ہزار روپیہ انعام یافت و ارادہ خان بہ تعمیر مہابت خان صوبہ دار دکن یافتہ  
 بنیابت خلعت با چار قب طلا و نوز و شمشیر مرصع و دو اسپ و نیل با سا طلا و مطلقا سرفراز شد و از تعمیر او دیوانی کل با فضل خان  
 شیراز سے کہ در ایام شاہزادگے دیوان بود مفوض گشت و تاریخ وزارت شروع شد ظاہر آن وزیر اسکندر چہ گھنٹہ اند سجدین ایام  
 بین الدولہ آصف خان دو برہمن را کہ وہ بیت سندی بیک شنیدن یاد میکردند وہ دیگر بہان وزن و مضمون منظوم ساختہ  
 بر بیت بیت ایتیریب می خواندند بجنور آورد و خانجہان لود کہ ہوارہ از کردار با شایستہ سابق خود در توہم بود باندیشہا کے  
 باطن بر توہمہا سے خود افزودہ انزو گردید پادشاہ اسلامخان را کہ از امر مقتدر و معتد بود نوز خانجہان فرستادہ استگشت  
 اینہ نوز خان ہم ناسکے و اندیشہ نری خود اظہار نمودہ معروض داشت کہ اگر رقم اناسے نبود پادشاہ یا نہ در نوز سے و  
 انروز انوار مجاز باشم رفع توہم نکلن بت پادشاہ از خوش نہا کہ امان نامہ بقلم خود در کمال عظمت کا شستہ با و سپرد باز ہم  
 آن افغان دست پیمان بدگمان بودہ شبے سبے خبر از کردار پادشاہ فرار واد بار پیش گرفت لہذا خبر خواجہ ابوالحسن با خان زمان و بر خے  
 از امر ابتداء قب او مانور شدند چہ سے از انہا مثل سید ظفر خان و خدمت پرست خان و سید غلام علی و غیر ہم بسبیل تعجیل تہنیت  
 نمودہ در حواسے دہلیو ریا و سیدہ نبرد آراشدند خدمت پرست نمان نیز خرم کار سے انہنگ رستگاری سے شد و حسین

عظمت پسران خانبهجان و دامادش با بسیار از عهد با سکه او قتل رسیدند. خانبهجان با و پسرخود که با سکه مانده بودند و خندنی گیر  
 از رضای خود را بنگل ابداخته داخل گوندوانه شد و از آنجا برای برار بولایت نظام الملک که با خانبهجان در مقام عار او ممانعت بود  
 در آمد ببلول و سکندر افغان توهم تقصیرات خود و بجااست افتخالی گریخته خانبهجان ملحق شدند و مقرر شد که برای تعیین نظام الملک  
 اردو گویان افوسه شایسته بصوب دکن منت منت نماید اسلام خان را بجااست دار السلطنه اکبر آباد گذاشته از روز و شبانه هشتم  
 بجادی انانوسه نظام نیز نشد و حرکت آن شاه شریف نیزیت انتقال شاه عباس ماضی بهتیت جلوس شهبان صغری نیزه او  
 صحوب میر که با تندی بگریه ایست شاه دیس که بخصیت انصراوت یافت ارسال شد و هم در نیزه اجیشن در آن قمر س  
 اختتام سال سنه پنجم و شروع سال هفتم از عمر با شاه ترتیب یافت \*

احوال سال سومه مطابق سنه هزار و سکه و نهم بجز سکه

هشتم شعبان که در جشن نوروز بود سالیانه نواب تار تار بر وجه پادشاه بعبیه آصف خان از اصل مضاف قزوین از دو کج بود  
 مقرر گردید و دیگر امر نیز با صافه منصف بلند بی یافتند و در وقت نمایندگیس نیا برالش نظام الملک که شمال خانبهجان بود  
 نمنت نموده بعد و در دوران دیار سه فوج لبر کرد که سردار مقرر گردید که ارادت خان ناظم صوبه دکن دوم راجه گج سنگه  
 سوم شالیته خان مهین پسر آصف خان و ارادت خان را خطابا عظم خانی بخشید و شالیته خان و کج سنگه و دیگر امر را حکم فرمود  
 که از صوابید اعظم خان سیر در نوند سیت هشتم رجب شهر بر پانور که از ایات ظفر آثار شد و در یار و هیله با وجود آن همه  
 عنایات و عنو تقصیرات کفران است زود و ایاز خوافر زید و نزد خانبهجان لود که رفت چون بازار آن خان و شالیته  
 سعیت در سکه گرفتند و شالیته خان را محصور نماید سکه کرد که آن فوج خید المده خان بجای راجه گج سنگه و دیگر امر را  
 را با خانبهجان خنک روی داد و خانبهجان بنگل گریه نموده جمعی را کشتن و او اتفاقا در اثنا سکه تلاش یافت خان و در اعظم خان  
 با فوج خندا اول از قول بد و گروه دور مانده بود خانبهجان و ببلول و مترب خان با مهنا رسیده و غافل و یه در او بختند و چند  
 از مغول و راجپوت جان خود در باختند دین ایام هادورا سکه که فرزندت کیم پسران و دیگر منتسبان سیت و چا پسر  
 ذات و پانزده هزار سوار منصب داشت با جمیع فرزندان و خویشان خود گریخته نزد نظام الملک رفت و او بیوفائی را لازم  
 ماهیت آن بد برداشته خواست مقید ناز و آن خون گرفته دست و پانزده با و پسرو بنیره گشته شد باقی اولاد و اقارب  
 او طبعی بهین درگاه گشته بود سید اعظم خان مناصب مناسب یافتند و یک لک و سته هزار روپیه بد خرج باها عنایت شد  
 و هدرین ایام کمال الدین رو هیله که در عهد جاگیر خطاب شیر خانی داشت بنوشته خانبهجان در لپا و کر بلیغ بسته از دست  
 سعید خان مع پسر ایالی سبزا رسید و بعد برسات یمن الدوله آصف خان که ریاست او در همه باب بر همه کس سلم بود لبر دار  
 کل عساکر بالا گماشت سردار از سکه یافت و نهم ربیع الثانی جشن زین قمر سکه اختتام سال چلم و ابتدا سکه چلیم یکم است  
 شد چون مترب خان و ببلول از جالنا پور روپیه پاتحر سکه نهادند اعظم خان بر فرار اینها و قوت یافته تعاقب نمود و خانبهجان در مهاگا  
 انتظار آن بر و میکشید که ناگهان لشکر پادشاه رسید خانبهجان راه فرار سد و یافته بنگل ایستاد چون معرکه کارزار گرم شد  
 بهادر خان بنیله و شجاعت لوه دوزخ تیر بر دست و نیز سردار جلال حقیقشها مرغان جان خود در تیر وقت عظم خان رسید و هنگام گیر و دار گری پذیرفت خانبهجان  
 عصبه فرزندنگ دیده رویه فرار نهاد و در وقت تفنگی به بهادر برادر زاده خانبهجان رسیده در سیدان است پسر ام نامی از سپاهیاران به پارسنگه رسیده با او  
 در او بخت بهادر از فرط با و بجهت پسر پسر ام زود پسر ام نیز حیدر سکه بجلقتر زده رهگرا سکه آخرت ساخت و خان جهان کجوهستان

درآمد و اولیسے دولت پادشاهی در تعاقب او سب سے سپردہ برگر دیدند و اعظم خان درجائے برای آرام سپاہ اندکے  
 آسودہ حقیقت حال بہ پادشاہ نہماشت و در جلد و سے آن لایپ و فیصل و مملکت و شمشیر ارسال یافت چون خان جهان ارادہ  
 دولت آباد نمود و اعظم خان از آنجا کوچیدہ بسبب فحطی کہ در اطراف دولت آباد شنید رفتن بان طرف مصلحت نذید و مقصد  
 استیضال ببلول و مقرنجان بہ بار و رفت درین ایام ساہو سبے ہوسد کہ سرخیل ستودن کر نظام الملک بود باشکر یا دشاہی سپوت  
 و منصب پنجرار کے بلند پایہ گردید و دیگر اقاہب او نیز فراتر خور لیاقت و منصبہا یافتند و سید مظفر خان باضافہ ہزار سے ذات  
 بمنصب پنجرار سے سرفراز شد و بہر حملہ باضافہ مذکور چار ہزار سے شد قلعہ منصور گدہ سبے باقر خان صوبہ دار و ڈاکٹر متوجہ گردید

احوال سال چہارم مطابق سنہ ہزار و چہل و چہری

چون بستیوے خان جهان لودے ولایت نظام الملک لکہ کوہ نواب گشت و داعیہ نظام الملک صورت گرفت خان جهان  
 بے اعتماد بروستی نظام الملک ماند و ترسید کہ سب او اسے مصاحت حال خود بداد و عذر سے کند بنا برین رو بالوہ نہاد و عبد اللہ  
 نہاد رکہ در بالا گماشت بود تعاقب نمود و سید مظفر خان بارہ و جمعے دیگر بانصرام مہم لودے از حضور حضرت یافتہ با و ملحق شدند  
 و در سونج رسیدہ آگہی یافتند کہ مقابیر از نو اسے شہر پنجاہ فیل سہر کار خالصہ شریفہ بردہ اند و خواجہ عبدالہاکم سپہ صفر خان کہ  
 بہ نیابت پدر در آنجا بود محافظت شہر نمودہ سکنہ انجارا از شہر اتنا حراست کرد و خان جهان از دست راست سونج ملک بوندیلہ و بڑہ  
 از کالپے مہر بر آورد و دیگر ماجیت سپہ جہا رستگاری بقا بقب مخا ذیل درآمدہ خود را بدیار روہیلکہ چند ازل خان جهان بود رسا نیند و دریا  
 بے محابا بر و تاخت و جنگ رشتانہ پردانستہ حملہ پاسے برد و رقاسے او نیز سر باختہ دیوانہ و اعرصہ کارزار گرم ساختند و چہار  
 افغان و دو صد بوندیلہ درین معرکہ رھگراسے آن سر باشند در اٹنا سے زد و خورد تغلکے بدیاری رسیدہ کارش انجام یافت  
 و سپاہ بوندیلہ در بار خان جهان دانستہ بروچو بر آوردند و خان جهان فرصت یافتہ جان خود بپاسے گریز بیرون برد و دیگر ماجیت  
 بوندیلہ بخطاب جگراج و باضافہ ہزار سے در شاہ ہزار سوار ہزار سے دو ہزار سوار شد و از وقائع این سال فتح قلعہ پارو  
 بسے اعظم خان و بدست آمدن قلعہ دار و اہل عیال سمن عم گدہ بدن جدہ مادر سے نظام الملک کہ در قلعہ بودند و اعظم خان  
 جلد و سے این خدمت باضافہ ہزار سے ذات و باایشش ہزار سے شہر ہزار سوار شد و دیگر ملازمان آن لشکر سبے در  
 مرتبہ مشمول مراحم خسروانے و قلعہ بفتح آباد موسوم شد چون خان جهان از کشتہ شدن در بارہ فرار بچو و اولکیا دولت سہا  
 در تعاقب او شدند و سے دور تر راندہ صبح دیگر از ماندگے راہ دیر تر روانہ شد و زخمیان و سست قدمان را پیشتر  
 روانہ گردانید سید مظفر بارہ از جمیع افواج بہر اول پیشتر بجا بھمان لودے رسید او نیز با شش صد جوان جلا و نشان  
 عطف عنان نمودہ بمقابلہ پرداخت و جنگ نمود کہ کار نامہ رستم و افرا سیاب را با شمشیر شست و شود او اکثر رقاسے  
 او شربت مرگ چشیدند و بر خے مجروح از معرکہ برآمدہ راہ بریدند از سرداران طرف فوج پادشاہ سے یکے خویش  
 خان عالم و سے درگانیرہ را ایماں کبکشش و کوشش بسیار جانپاسے نمودند و صدر خان روہیلکہ کہ ماہ استظہار لودے  
 بود مع دو سپہ خان جهان در میدان نقد جان با اکثر رقاسے در باخت خان جهان بلا حذر این حال باز رو براہ نہاد و اکثر فیلان  
 او مع زواید در راہ ماند درین فرار و سرور عبور شیطرت کا لہجہ اتفاق افتاد و حاکم آنجا نیاز خان خیر یافتہ تبا دیب اد برآمد و بجا  
 باز صفت آرا گشتہ محار بصبی نمود و حسن خان پسرش گرفتار گشت بصورت طبل و علم وغیرہ اسباب دولت و نشان شہت  
 و شوکت بجا ماندہ از معرکہ برآمد و تبا بیت کردہ عنان گاور باز نگشیدہ شام بر تالابے منزل گزید و بار فیقان خود گفت کہ الحال غم

پیشتر رفتن از پنجاندم قضا کار خود کرده و عمر پایان رسیده امداد و امانت شاد و برین هنگام سودمند نیست در پیش من خود را بسوی  
 اینک سپاه از عقب میرسد شمار امراضش کردم تا فرصت است راه خود بگیرد یا آخر به تیغ بلاک از بند گردید خواهیم شد بهتر آنکه الحال جدا  
 شود کسانی را که زندگے عزیز بود و جدایی گزیدند و گرو بسے که وفات شدت بودند مہیاتی مرگ گردیدہ دست از جان شستند چون سید  
 مظفر رسید و گرد سپاہ نمودار گشت خاجنجان لود سے مع عزیز خان سپر خود کچال نبات و استقلال بمقابلہ برخواستہ بار نقاسے  
 باقی بارادہ ملائفے استقبال فوج دشمن نمود و ہر یکے از انما کہ شرارہ آتش شجاعت بود با دشمن دود و بخت نام و نشان خوشین  
 شخت سا خاجنجان عرصہ بکام دشمنان میدہ از اسپنے دو اہدو دشمنان از چار سو محیط غنمدند و سترسی بر تیر و کمان شست با دشمنان در کشش بود بعد از ان  
 دادیکہ جرد و پاناب تہ ان بود از حملہ بردن بر مخالف نیاسود تا آنکہ پیکیش ریر ریز و سر غریزان پیش در کامل بہ تیغ تیز از بدن جدا گردیدہ چون کا خاجنجان  
 بہ نامہ پنجامید عبد قافیہ زور خبک کتلب و کسین شکر پادشا بود نیز از سے رسید و ہر سہ کسین کو رہ حضور پادشاہ فرستاد و در جلد و سے  
 این خدمت عبدالقادر خان باضافہ ہزار سوار سترسی ہزار سوار و پنجاب فیر و زنجک مشمول عوطف شد  
 و بعد مظفر خان باضافہ ہزار سوار سترسی پنج ہزار سے ذات و پنج ہزار سوار و پنجاب خاجنجان مغتخر گردید طالباسے کلمہ در کشتہ شد  
 خاجنجان لود سے کہ سیرانام داشت و در بار و ہیلہ رفیق عجمہ او این رباسے گفتہ شد شایستہ یافت رباسے این شترہ  
 فتح از سے ہم زیبا بود کہ این کیفیت دو بالا چہ شاط افزا بود کہ در رفتن دیاسر بہ اہم رفت کہ گویا سوار و حباب این ریا بود  
 درین سال باران در ملک کن و کجرات و اطراف آن بالمرہ انقطاع یافتہ قطرہ نیارید و قحط عظیم روسے داد پادشاہ ہفتاد لک  
 روپیہ بغلام ویدگان مرحمت فرمود و در ہشتاد و دو روز محالات خالصہ شد یعنی کہ یازدہم حصہ ممالک محروسہ است تخفیف داد  
 و مسجد ہم شعبان محمد علی بیگ سفیر ایران کہ نامہ سفارہ صغی شتہ شہنیت جلوس آوردہ بود در ہر ہا پنورادراک کورنش نمود  
 و ایرمغان پادشاہ ایران بنظر گذرایند سہ لک روپیہ قیمت داشت و اچہ ہر طرف خود گذرانید متاع پنجاہ ہزار روپیہ بود و سفیر  
 مذکور را از ابتدا ہی و رود تار و ز حضرت سہ لک و شانزده ہزار روپیہ نقد و قریب یک لک روپیہ جنس با و مرحمت شد و عظم  
 در تعاقب افواج نظام الملکیہ و عادل خانیہ و در تخییر تلغہ بر بندہ مساعی عظیمہ سجا آورد و بموجب التماس او مقرب خان غلام  
 ترک نظام الملک کہ بقصد و رئیس لشکر و میر شمشیر شمش بود و از سلوک نامناسب او کیا نعم خود دل بر کندہ داعیہ بند کے شاہجہان  
 تصیم دادہ بود بنصب پنج ہزار سوار استمالت یافت و باین آستان سیدہ مورد انواع مراسم شد و ہم درین سال  
 فتح خان اسپر کا ان ملک عنبر سپہ سالار نظام الملک کہ مقید بود نظام الملک او را خلاص گردانید او چون دانست کہ سرگاہ نظام الملک  
 را خاطر مطمئن گردد باز مجبوس خواہد نمود پیش دستی کردہ بدستور سے کہ پیش نظام الملک را نظر بند شد مقید کہ حقیقت  
 بدرگاہ نوشت شاہجہان ایسی حرکت از نو کرد بارہ ولی نعمتش نہ پسندیدہ حکم کرد کہ واگذازد فتح خان برین حکم الکی یافتہ مقبل از  
 و رود فرمان نظام الملک را خاک کردہ بکشت و شہرت داد کہ مرگ خود در گذشت و حسین نام سپردہ سالہ او را بجایش نشاند  
 و نیز بسے نصیر سے خان درین حال قلند ہار کہ از شاہ ہیر قلعہ تلنگانہ است مفتوح گردید و نواب ممتاز محل کہ از جند بانو بیگم  
 نام داشت و صبیبہ مرضیہ بین اندولہ آصف خان زوجہ پادشاہ بود رحلت نمودہ در باغ زین آباد ہر ہا پنور بطور امانت مدفون  
 گردید و بعد چہنہ شاہ شجاع مع وزیر خان و سنی خانم نعلش را بسبق انظرافہ اکبر آباد آوردہ حسب الحکم بر کنار دریا چناب خاک  
 سپرد و مقبرہ رفیعہ بر سرش بنا گذار شد و بی بدل تان تاریخ رحلت او ع جاے ممتاز محل جنت باد چہ یافتہ و پادشاہ تادو  
 از اقسام مستلذات خصوصاً استعمال ساز و نعتات و تزیین سجا و لیس اٹشہ گرامایہ اجتناب نمود سے و ہشت سال

دو ماہ عمر داشت و نوزده سال و یک ماه و شش روز بانو سے مشکوی اقبال بود چارده فرزند از ان مرحوم بوجود آمد هشت پسر و شش دختر اگر چه دختر میرزا مظفر حسین صفوسے کہ لقب دار سے محل مؤسوم و دختر شایستہ از خان پسر خانانان عبدالرحیم سرد و در عقد ازدواج پادشاہ مرقوم نیز بود انداماً در اتحاد و اختصاص کسی بمنزلت ممتاز محل نرسید مگر کات آن مرحوم از نقد و جنس بیک گرو رو پیہ زیادہ بود نصف بدختر کلان او جهان آرا بیکم کہ بیکم صاحب معروف بود محبت شد و نصف در باقی اولاد القسام یافت و چار لک رو پیہ بر سایبانہ بیکم صاحب افزوہ درینو لاجسٹن دن قمر سے انتہا سے سال چهل و یکم و ابتدا سے سال چهل و دوم عمر پادشاہ تہ تیغیت

احوال سال پنجم مطابق سنہ نہار و چهل و یک ہجری

حسن وزن شمسے کہ در ہر سال ازین عمر و بار سجدین سلاطین بر رو اخبار من مطابق حساب شمسی و قمر سے متبول بود ترتیب یافت و از عمر پادشاہ چهل سال بحساب شمسی انقضایا فتنہ چهل و یکم شروع شد چون فتح خان لہر ملک غنبر و فرستادن پیشکش تعویق نمود پادشاہ وزیر خان را باوہ ہزار سوز تہ تیغ قلعہ دولت آباد مامور نمودہ راہی گردانید کہیل او بعد روانہ شدن نوج ابرض رسانید کہ فتح خان پسر خود را با پیشکش بدہ تر ستادہ درین نزدیکی میرسد بوزیر خان فرمان رفت کہ بہر جا رسیدہ از ہماجا برگرد و عبدالرسول پسر فتح خان پیشکش مبت یک رو پیہ آوردہ بنظر گذرانید ہم درین سال بین الدولہ آصف خان برادر ہنوسے محمد عادل شاہ والی بجای پور با فوج عظیم مامور شد کہ اگر عادل شاہ اطاعت نمودہ قلعہ بزندہ با خراج مقررہ کے تسلیم نماید دولت اکفابہین قدر نمودہ معاودت کند و الا سزای لائق در کنارش نمود و اعظم خان و سید مظفر خان بھمان و کج و عا سر پیکار

و عبداللہ خان بہادر مظفر خنگ و فرزند ابوالحسن بن غیر ہم از امر اعظم بہر ہی آن امیر کبیر متعین شدند و ازین تاریخ شہنشاہ از ملک پیش بین الدولہ سے بود و بیکم سبب بین خراب شاہ فوض شدہ آصف خان بطریق بجای پور نصحت نمودہ تخت قلعہ بالکی را محاصرہ نمود و قرار یافت کہ در غلظت شب یورش نمایند اہل حصار ترسیدہ اول شب در پردہ تاریکی از سپاہ انچہ بود رخت ادبار بطرف کشید و سکنہ در عایانہ چار بجاماندند سید خان جان بر ہمہ سبقت گرفتہ خود را در قلعہ نجات و بعد فتح الباب و ن قلعہ تخت چوین دیدہ بر روسے آن نشست قضا را زیر آن تخت حتما سے باروٹ بود از انش حرب و قتال بنوعے شرار کے بان حقہ ہارسید کہ ہمہ را آتش در گرفت و بزور آتش تخت چون ابر لہوسے آسمان بلند شد و ہنگام رحبت از ہوا بر ارض عبرا حفظ اسے صیانت آن سید نمودہ تخت را بر زمین گاہ سے افگند اگر چه دست و موسے دی سید سوخت اما جان سید خان بھمان بحفظ حافظ زمین و آسمان از ہلاک محروس و مصون ماند و بعد از ان چون قلعہ بجای پور رسید عادل شاہ بیان مجال خنگ میدان در خود ندیدہ متحصن شدند و گاہ سے برآمدہ جنگے ہم سے نمودند آخر الامر بلا سے غلا در قلعہ و لشکر بالا گرفت اما در لشکر پادشاہ سے زیادہ تر از قلعہ بجای پور بیان بجان آمدہ خوانان مصالحہ گردیدند مصطفی خان مع خیریت خان حبشہ از قلعہ نزد آصف خان آمد و مقرر شد کہ عادل شاہ چهل لک رو پیہ از جو ابر و مرصع آلات و قبیل بدر گاہ فرستدہ پا از جادہ فرمان بردار سے بیرون گذارد بعد از ان کہ عہد نامہ مرقوم گشت و بر آہر عادل شاہ با یکے از شکر بیان پادشاہ سے قلعہ بردند اترال غلا سے لشکر دریافتہ عذر کردند و شخص رفتہ برگشتہ علت عذر ظاہر ساخت آصف خان بیست ہجرت در احوال دو اب و انسان ترک محاصرہ نمودہ بتیاج و تہاج بلا بجای پور پر دست و تمام زفاہ لشکر بان را چنانچہ باید میر آمد و در مال بسیار از ہر طبعہ و قبیلہ بیک سرکار ہم درآمد و تا شروع ہنوم شکرال ہنوش در کاسہ بود چون برسات نزدیک رسید بین الدولہ با فتنیت بسیار از قبیل و اسب و خستراں محمول زر و زیورہ سبب افسانہ و فرزند حبت بنجاندیس نمود و در رمضان بن سال حوکب پادشاہی از ہر پانہر ضعیفہ با کبر آباد معاودت نمودہ ملتفت پسر عظیم خان بودہ در کربانیت پانہر پانہر



و اعظم خان از صوبه داری و کن تغییر گردید مهابت خان بجای او مقرر شد و بهین الدوله آصف خان حکم رفت که مع اعظم خان و دیگر امرا سے ہمراہی بحضور آید و آصف خان نزد کن رسیدہ شرف ملازمینہ دریافت و صاحب وقاص ایلیچ نذر محمد خان والی بلخ بحضور رسید و اسب و شتر و دیگر استغنی بلخ کہ پانزدہ ہزار روپیہ ارزش داشتہ از نظر گذرانید چون یک سال از انتقال متنازل محل منقض شد مجلس عرس آراستہ یک لک روپیہ بصلحاء و عیالک صلیحات و ادو ہمدین سال نیدر ہوگے بعد جنگ بسیار از قوم ترکیس کہ بخیہ تمرد و زبیدہ بودند بردست قاسم خان صوبہ دار بنگالہ متبزع گردید و چار ہزار و چار صد کس از ان قوم زن و مرد بقتید آمدند درینو جشن و زن تمہرے انجام سال چہل و دو م و آغاز سال چہل و سوم ترتیب یافت و قلعه کالند و کن مفتوح شد و چون قاسم خان بعد از ان فتح تخت ہستی بہت است اعظم خان بجای او صوبہ دار بنگالہ مقرر شد و جانبے محمد جان قدس تخلص از وطن خود کہ مشہد مقدس بود رسیدہ ملازمت مستعد شد و قصیدہ کہ در مہج پادشاہ گفتہ بود در حضور خواندہ بعنایت خلعت و انعام دو ہزار روپیہ کامیاب گشت در ہین سال زوزی در مجلس پادشاہ مذکور سکندر شد بہین الدولہ گفت تا امروز کس بر سخنان اسکندر انگشت اعتراض نہادہ پادشاہ گفت اگر نبوت او نبوت پیوستہ جای حرف زدن نیست و الا مارا برود و اعتراض ہست اول انکہ چنین پادشاہ خردمند مقتدر را لبفارت برنو شاہ رفتن چہ مناسب بود دوم در جواب رسول دارا پدرا مرغ خواندن چنانچہ شیخ نظامی بآن اشعار نمودہ مصرع شد آن مرغ کو بیغیہ زین نہاد چہ چہ معنی دار و دو کجا لائق شان سلاطین تواند بود

احوال سال ششم مطابق سنہ ہزار و چہل و دو ہجری

قلوگھانا کبیر کے سن تولد صوبہ مالوہ بحین سے تعمیر کے خان دین سال مفتوح شد و جشن و زن شمسی انتہا کے سال چہل و یکم و ابتدا کے چہل و دوم ترتیب یافت و درین ہمال شاد کے ازدواج شاہزادہ داراشکوہ بانادرہ بانو بیگم بنت جہان بانو بیگم کہ دختر سلطان مراد زوجہ سلطان پرویز بود منعقد شد و میرزا ابوطالب کلیم تاریخش چنین یافتہ مصرع قرآن کردہ سعیدین ہرج جلال و درین جشن سورسے جو لک روپیہ خرچ شد شش لک از سرکار خالصہ شریفہ و فنانزدہ لک روپیہ از سرکار بیگم صاحبہ خسر کلان پادشاہ و وہ لک روپیہ از سرکار شاہزادہ داراشکوہ و مادر عروسن دو لک روپیہ از نقد و جنس ساچق فرستاد و پنج لک روپیہ کابین مقرر شد و بعد بتیت و دور کرد خدائی شاہزادہ شجاع با صبیحہ ہر ضیہ شرف و دو بان نجابت میرزا رستم صفو کے انعقاد و تا و بخش چنین گفتہ اند مصرع مہدی بقیس بہ منزل جمشید آمد چہ یک لک و شصت ہزار روپیہ برسم ساچق فرستادند و وہ لک روپیہ را جوہر ثمینہ و مصرع آلات و طلا آلات و نفقہ آلات و غیرہا با میر بیگم صاحبہ و سرکارستی خانم بمنزل شاہزادہ رسید و چار لک روپیہ کابین قرار یافت و ہمدین سال ہفتاد و شش تجانہ در بنارس منہدم گردانیدند و بعد آمدن ایلیچ نذر محمد خان والی بلخ ہمدین سال تربیت خان با تحالف سہندوستان کہ در قیمت یک لک روپیہ ارزش داشت لبفارت بلخ روانہ شد و ہمدین سال بعد از جنگ و جدال طول محاصرہ تہا بصر صابکہ و ترددات شالیستہ مہابت خان و سپہر شاہزادان و نصیر سخاں فتح خان سپہر ملک غیر حبشہ سپہ سالار دکن امان خواستہ از قلعہ دولت آباد برآمد و مقابلہ قلعہ باولیا دولت شاہ جہانی سپرد و خانخانان جمع را بنگاہا ملک نظام الملک فتح خان کہ از صغر سن ہتھیاز نیک و بدندار شستہ برگماخت جو ان ہر دورا بحضور آوردند نظام الملک و قلوگھو الیا مجبوس شد و فتح خان بعنایت خلعت و دو لک روپیہ سالیانہ امتیاز یافت قلعہ دولت آباد در ثمانت و در صانت بے نظیر و شہرہ آفاق است و تفصیل اوضاع و استحکام آن در سلاطین نامہ ماہیج بیت حصار یکہ شش نذیدہت کس چہ بود قلعہ دولت آباد و بس چہ چون خبر فتح این قلعہ بہت ششم ذمی الحجبہ سبع شایستہ رسید خانخانان مع خانزادان سپہر بلخ با نواع عنایات

امتیاز یافت و نصیر نجان پنجاب خاندورانی مخاطب گشته از اصل و اضافت منصب پنجره اسیر بلند شد و طغر خان احسن تخلص سپهر خواجه ابوالحسن که به نیابت پدر صوبه دار کشمیر می کرد و بانتقال پدر به پیرین سال اضالته بهمین کار فرما از سر یافت و صفدر خان بهوتکا هند که چارلک روپیه ارزش داشت لبفارت ایران رفت و همدین سال از وقایع کابل بعرض رسید که زنی دختر سے زاید که دوسر داشت کیلکه بجاسے خود دو دویمن برنات درین سر نیز دو چشم و دو ابرو و دو گوش و یک بینی و دهن بود بعد ساعتی در گذشت و درین سال شاهزاده اوزنگ زیب بن پانزده سالگی با قیل خجکیده تعضیاش آنکه در خجک فیلان سر سه شاهزاده مامور شد تا اسب سوار زیر جبرو که رفته فارغ البال تا شاهانند چون حسب الامر لعل آمد فیصله از حریف خود رسم کرده بطرف اجتماع مردم دوید نزد جمین گرفتند شاهزاده پانزیر با تلباع و مستحفظان خود را با مائے رسانیدند که اوزنگ زیب بجای خود ماند و چون قیل لبوسے او دوید خوش همت جاننده نیزه بر پیشانی قیل زد قیل نپ را در خرطوم پیچید و برداشته بزمین زد و اوزنگ زیب از خانه زین خسته و شمشیر کشیده بر قیل حمله برد و دین اثنا قیل دیگر که حریف او بود رسیده با او در اوخت و از سپه هم روان گشته دورتر رفتند شاه جهان پشاده این جرات اوزنگ زیب را شمول انواع نوازش و عواطف فرموده خطاب بهادر داد و بزرسخ سجیده این مبلغ که پنجره ارشرف بود بتجیر بخشید میرزا ابوطالب کلیم این حکایت را کمال آب و تاب در سلک نظم کشیده بهیت و دوم صفر حسب الاتماس خانان شاهزاده شجاع منصب ده هزار سے ذات و پنج هزار سوار و انعامش لک و پیه سه هزار کرده بصوب دکن با خزانه و لشکر بسیار حرکت نمود درینولا صادق خان نیزه بین الدوله آصف خان رحلت نمود و تاریخ جلالتش ع دیگر نشود سفید صبح صادق پادشاه اند شاه جهان نیا بر پاس قرابت و افتخار اخلاقتش خصوص جعفر خان که نسبت داماد بایمین لهوله داشت و هم زلف پادشاه بود اوزنگ زیب را بتغزیه اش فرستاد و جعفر خان لعل خلعت خاصه و باضافه هزار سے ذات و پانصد سوار منصب چار هزار سے ذات و دو هزار سوار سر فرار سے یافت و دیگر اولاد او نیز باضافه و عطا بامتسے شدند و هم درین ایام جشن و زن قر سے اختتام سال چهل سوم و آغاز چهل و چهارم ترتیب یافت چون مقرر گشته بود که تا شاهزادگان نخبه مستی مامور نگردند منصب نیاند و شاهزاده شجاع نیا بر دستور یافتن بهم دکن منصب یافت و شاهزاده داراشکوہ نیا بر ضابطه مذکوره تا این زمان هزار روپیه یومیه سے یافت و پادشاه لده فرطه شسته که با او داشت رضابدور سے از نمیداد و بلے منصب کبیر شان او دهنست و از دهم بیع النانی منصب دوازده هزار سے ذات و شش هزار سوار و اصناف غایات دیگر شاهزاده مذکور را سر فرار ساخت و سر کار حصار که بهمین پوسلطنت درین سلسله همیشه بطور استمرار تنخواه میشد در قبول او مقرر فرمود و نیز در همین سال اسلام خان میر بختیگر سے سر فرار سے یافت و کلے بخشه مالک گزارش تاریخ بنیاد

احوال سال عہتم مطابق سنہ ہزار و چهل و سہ ہجری

سوم شعبان از دار السلطنه اکبر آباد بصوب پنجاب نہضت شد و ششم شوال دولت خانہ لاہور بمنزل گردید سعید خان صوبہ دار کابل کہ لجا جلوس بملازمت نرسیده بود و قلیچ خان صاحب صوبہ ملتان ادراک دولت حضور نمودند چون پادشاه با در لوشیان سر ارادت داشت ہفتدہم ماہ شوال بکلیہ دروش حقیقت اندیش میان میر رفتہ نیا بر انقطاع اواز علائق دنیا غیر از تسبیح و دستار سفید چیز دیگر نگذرائند و نوز دہم بمنزل شیخ بلاول رفتہ دو ہزار روپیه رسانید و حسب الاتماس بین الدوله آصف خان بمنزل فر رفتہ بر افتخار او افزود و بہیت و چارم از دار السلطنه بسیر تیر نہضت شد مطر اعلی از راه پیر نیچال مقرر شد و ہجدهم ذی الحجہ دولت نہانہ کشمیر منزل گشت و درین سال شاهزادہ شجاع بالشر دکن بتغیر پر بندہ نہضت نمود و پاسے طلوع رسیده با تمام محاصرہ پر دوخت و ہر چند ساعتی موفورہ لعل آمد سود سے بران مترتب نشد آخر کار بانستقواب مہابت خان کہ در جمیع امور

با طاعت راسے او ما مور بود به بر ما پور معاودت نمود چون این خبر بمسارح جاہ و جلال رسید مہابت خان را کہ با دیگر نیند نامی پادشاه  
 یکدست نداشت و شاہنہرادہ راسے بتغیر قلعہ برگردانیدہ بود و معاہدہ کردانیدہ شاہنہرادہ را با دیگر نیندگان بحضور طلبید و در نیوا جشن وزن  
 تر سے انجام سال چہل و چہارم و آغاز چہل و پنجم انعقاد یافت و بیعت و سوم بیع الاولی بصوب و بیزناک رفتہ ہشتم بیع الثانی بدر سلطنت  
 لاہور توجہ نمود و سپہرین پیام مہابت خان رخت ہستی بر بست نام اوزمانہ بیک بود و منعمد خان تاریخ فوت او چنین یافتہ شد کہ آرام گرفت  
 ہفت ہزار سبے ہفت ہزار سوار دو اسپہ سہ اسپہ منصب و خطابت خانانان سپہ سالار دہشت مغش اور از دکن بدست آوردہ و خون

احوال سال ہشتم

پہم جمادی الثانیہ دار السلطنت لاہور منزل شد درین سال صوبہ وار سے بالا گماٹ کہ عبارت ہست از سر کار دولت آباد و احمد نگر و پیش و مرو  
 جالپور و چنیر و نگر و فتح آباد و با تالیج و مضائقہ لختی از محال بر آورد نامی ملنگانہ و جمیش ظاہر اوران و یک ارب ہست کہ در دام بود بخانزماں سپہر خانانان  
 تقویض یافت و صوبہ وار کے پایان گماٹ لہندہ خاندوران مسلم شد و از تغیر اولہ و ردی خان قراول بیگی بصوبہ وار کالو ہر فراز شد ہنقم جماد الثانیہ  
 شاہ شجاع از دکن آمدہ شرت پاپوس پور و پٹیا سوم چہ شاہنہرادہ اورنگ زیب بیعت ہ سہ ہزار دان چہ ہزار سوار سربندی یافت و چہارم جب ہست خان  
 کہ برسم سفارت نزد محمد خان والی بلخ رفتہ بود اوراک آستانہ پوسے نمود و پیشکشما کہ آوردہ بود از نظر گذرانید از ان جملہ چیز سے  
 کہ باعث کمال انبساط خاطر پادشاہ گردید مصحف بود بخط ملک شاد خانم نبت محمد سلطان میرزا بن جہانگیر میرزا بن صاحب قرآن میرزا  
 گورگان کہ بخط سبحان در کمال متانت نوشتہ در خانمہ اسم و نسب خود بر فاع نگاشتہ و خان مذکور در بلخ آن را بدست آورد ہنقم شہنا  
 رایات اقبال بہمت اکبر آباد بر افراشتہ آمد و بیست و ششم ماہ رمضان از بلخ دختر سلطان پرویز در مقام بلول بخانہ داراشکوہ پسر کے  
 بوجود آمد و بلیبان شکوہ کہ ہکر اربکیا تاریخ ولادت ہو لو وہم سے شو دسے فرمود سوم شوال در اکبر آباد نزول اجلال نمود و جشن  
 نوروز این سال بر تخت مرصع کہ طول آن سہ گز و سبے و عرض نیم گز و ارتفاع پنج گز تازہ انجام پذیرفتہ بود جلوس نمود قیمت تخت یک  
 روپیہ است و در مدت ہفت سال صورت اتام یافتہ و تختہ میانہ طرف پشت کہ پادشاہ بان تکیہ کردہ سبے نشست دہ لک روپیہ  
 داشت از جملہ جو اسر کہ درین تخت منصوب ہو و علی است در وسط آن قیمت یک لک روپیہ کہ شاہ عباس ماسخ مصحوب زینیل بیگ  
 برسم و رغان بجا نگیر فرستادہ و جانیگر در جلد و سبے فتوح و کنیشا بجان مصحوب افضل خان بدکن فرستادہ بود تخت آن بدست  
 امیر تیمور افتادہ نام او نام میرزا شاہ رخ و میرزا الف بیک پسر و بنیرہ اش بران کندہ بود و چون بدست شاہ عباس آمد نام نامے  
 او بران کندہ شد و بعد از ان شاہ والا جاہ بجان گیر فرستاد نام او و پدرش جلال الدین محمد اکبر بران کندہ آخر نام شاہجان  
 بران نبت و در ان تختہ منصوب گردید و تاریخ اتام تخت مذکور حاجے محمد جان قدسے چنین یافتہ ہست چوترا بخش زبان رسید  
 ازول کہ بگفت اوزنگ شاہنشاہ عادل کہ دیگر سے یافتہ سع سیر بہایون صاحب قرآن نے ہمدین سال بین الدولہ آصف خان  
 بجا ب خانخاننے و سپہ سالار سے و اصناف عنایات دیگر فرق مہابت ہر افراخت و پادشاہ بمنزل بین الدولہ تشریف بردہ و سرفخار  
 اورا کیوان رسانید و درین جشن پیش پنج لک روپیہ از طرف آصف خان بین الدولہ و دیگر پیشکش اعظم از طرف شاہنہرادگان  
 در خوانین حضور و در نظر گذشت و عنایات پادشاہانہ نیز بوقوع پیوست و درین سال نجابت خان قلعہ شیرگڑہ را کہ سرحد ولایت  
 سرنگر ہست فتح گردانید و حصار کالی بہت آوردہ قلعہ سانوز را ہم تصرف شد چون اننگا بہر و اور عبور نمود شنید کہ جسے راہ در آمد ان ملک سد و کردہ اندستہ  
 پیکار شدہ بی محابا بر آنہا رخت جمعی کثیر را اسیر نمود و سرانہا تر سید و کیل فرستاد و لک پیشکش الا ولک و پیر بر خان قبول نمود و شرط کیا تا حصول این  
 ہمانجا قامت رود و درین امر خدمتے ملحوظ داشت کہ بسبب ابتدا و مدت اقامت آذوقہ لشکر کم و شروع ہر بہات خواہد شد و بدین

تزلزل در حال لشکر ہم رسیدہ پای دار نمودند آخر ہمین شدو خان از عدم تدبیر نیاکاسے برگشتہ خلق را بکشتن داد و جمعی بگر سنگ  
 مرد چون این ماجرا بمرکز پادشاہ رسید خان را بتغییر منصب تا دیوبند فرمود و فوجدار سے بمیرزا خان نمبرہ خانمانان عبدالرحیم داد  
 و در ہمین سال صبحا رسنگہ بنیدلیہ و بکر ماجیت سپرا و بار دیگر عصیان و زید فرود عبداللہ خان بہادر و سیرخان فاجحان و خانہ و ران بہادر  
 باستیصال آنها متعین شدند و باندیشہ آنکہ مبادا با ہم ختہ کار پادشاہ سے منافع کنند شاہزادہ اورنگ زیب را بہر دار سے  
 این فوج معین نمود و درینو لاجشہن وزن قمر سے انجام سائل چل و نیم در آغاز چل و ششم منعقد گردید و یہ کہ در یافت کیفیت ملک خصوص  
 انچہ تبار کے در خطبہ تسخیر درآمدہ بود سید ہم بیچ التاشے بسوا کے رتبعہ مازم دولت آباد گردید و یہ پادشاہ جان این سفر مبارک باد  
 تاریخ این نصبت شد و سردار افواج کہ بگوشتال بودلیہ معین شدہ بودند صبحا رسنگہ و بکر ماجیت را بعدتر و بسیار در جنگی کہ گریختہ بود  
 یافتہ قبیل آوردند و سردار در منزل سیمور کہ معسکر اقبال بود در گاہ سلطنت پناہ آوردند کہ روپہ نقد اندوختہ آنها و ملک خاہ  
 ملک روپہ حاصل لضبط اولیاسے دولت درآمد چون از عراقض اورنگ زیب کیفیت کیا دسے آنجا و سیر جاہاسے دلکشا و چو  
 اصناف سخنچہ لظہور پوست پانزوم جہاد سے الاوسے از موضع باری بدان صوب توجہ فرمودہ

احوال سال ہم مطابق سنہ ہزار و چہل و پنج ہجری

بیت و پنجم ماہ جمادی الاوسے نواسے اندو جہ معسکر شاہ سے شد و تجانہ ساختہ نرسنگہ دیوبند بکر ماجیت پد رحجہا رسنگہ قابل شیخ  
 ابو افضل از بیچ برانداختند و سوم حب شاہزادہ اورنگ زیب از ناحیہ دہامونی معاودت نمودہ شرف ملازمت دریافت  
 و پنجم شعبان اردو گیہان پوی از آب زبدا عبور نمود و بیت و دوم شعبان از شکار گاہ حوالی برہانپور متوجہ بالاگھاٹ شد و در  
 نواسے دولت آباد خان زمان بہ ماہیت خان صوبہ دار آنجا ادراک کورش نمود چون عادل شاہ در او ک پیشکش تعلق سے وزنت  
 و قطب شاہ نیز با او موافقت سے نمود کہ مت خان را کہ نامش ملام شد و مدتے با ماہیت خان سپر بردہ بود با فراہمین متعین  
 و مدو عید بہ بیجا پور و شیخ عبداللطیف دیوان تن را بگلگندہ رخصت فرمود و ساہو بہوسلہ با آنکہ آقایی او نظام شاہ در قلعہ گوالیار  
 محبوس بود و قلعہ را از قبیلہ او برداشتہ نظام شاہ نام کردہ بعضے از حصون ملک نظام شاہ را متصرف گشت درینو لاکہ پادشاہ در حاکم  
 دولت آباد بود عساکر منصورہ مامور شد کہ رفتہ تہنباہ و نمایندہ و خالیتہ خان بفتح قلعہ خیر و سنگہ و ناسک و ترک مانور شد و چون من  
 شد کہ شش قلعہ را مردم ساہو و دو قلعہ را بمجول و شمش قلعہ را دیگر فتنہ جوہان متصرفند و زیر دستان نواسے را ایند امیر ساہنند  
 الہ وردی خان را حکم شد کہ قلاع مذکورہ را تسخیر نماید و طاہر شد کہ عادل خان در استالت ساہو است لہذا سید خان جان را  
 باوہ ہزار سوار رخصت نمود کہ رندولہ را کہ با عانت ساہو از جانب عادل خان آمدہ از میان بردارد و تباختہا سے پے در پے  
 ملک بیجا پور را ویران سازد الہ وردی خان و شالیستہ خان حسب احکم مطاع بعضے جاہا بجنک برسے قلاع را بحسن تدبیر در حیطہ  
 تسخیر درآمدہ انچہ سے بالیت معروض داشتند و طمعات آنها پذیرائی یافت و قلاع بدست اولیاسے دولت درآمد شالیستہ  
 بہ سنگی رسیدہ پرگنات آنرا از تصرف سپر ساہو و دیگران بر آوردہ شیخ فرید و لد قطب الدنیخان را بہ تھانہ دار سے ناسک و احمد خان  
 را بہ دندور سے و احمد مہمند را بہ انگولہ و باقر سر کردہ تا میان ہمین الدولہ را بحجیر فرستاد و بتناہیستہ خان حکم شد کہ با حمد نگر یا دیدہنگا  
 قاصد حضور بود در اثناسے راہ معلوم کرد کہ سپر ساہو بحجیر رفتہ بانصد کس را فرستاد و اینارفتہ شہر را از دست سپر او برد آوردہ  
 متصرف شد چون عیال ساہو در حصار جنیو بود جمعے را از مردم پر خود ہمراہ گرفتہ باز بر جنیو آمد و ہنگامہ جنگ گرم شد شالیستہ خان  
 سیرت بہر چہ تا متصرف خود را رسانیدہ مقام سپر را مغلوب ساخت و سنگی و جنیو با ہفتدہ پرگنہ داخل مالک محروسہ شد و شالیستہ خان

روانہ حضور گردید و خاندوران چون قریب باو دیگر رسید حکم شد کہ از طرفت بیرون ملک عادل خان در آمدہ بغارت پرواز و  
 رسید خاجہان را نیز حکم شدہ بود کہ از شولا پور در آمدہ باین پورہ از د خاندوران مطابق حکم نہایت غارت پر و اختہ بغیر و ز آباد  
 کہ دوازده کروسی بیجا پور است رفت درین ضمن نوشتہ کمر مت خان رسیده انقیاد عادل خان بطور پیوست و حسب الامر  
 دست از خرابی ملکش برداشته آمد و نامور شد کہ بکشائش قلعه او و دیگر پروازند و رسید خاجہان قلعه شولا پور مفتوح گشت  
 و در وقت مراجعت بارند و نہ مقابلہ شد و از رخسے از کارزار برگشتہ دغان زمان ہزارہہ نگار بجزیرہ روانہ شد و شاہ بیگ خان را بجزیرہ  
 جابگوندہ متعین فرمود اہل آن امان طلبیدہ حصار خاجہان سپردند و خاجہان حکم پسید کہ در ولایت عادل شاہ در آمدہ در ویرا  
 آنجا و تادیب ہوسے طبع نماید حسب الامر بقدم رسانیدہ قلعه و قبضہ لوکا پور را گرفت و با ساہو در آویختہ اور شکست داد چون  
 بر دریا بہرہ معسر شد خاجہان فرمان رفت کہ عادل خان اطاعت نمودہ بدرگاہ پیاید تا بالمشافہ در بارہ تسخیر خیر و غیر آن ارشاد  
 پاید و عہد نامہ حسب الاتماس عادل خان فرین بقیض پنجہ پادشاہ مصحوب محمد حسین سلد و ارسال یافت و بعدین ایام شیخ  
 عبد اللطیف سفیر از گلکنڈہ مراجعت نمودہ مبلغ چار لک روپیہ از نقد و جنس مع شیخ طاہر نوکر قطب الملک در دہرچہ در مد اقامت  
 خود یافتہ بود بطور پیشکش گذرانید و درین سال در ملک گلکنڈہ خطبہ بنام شاہ جهان خاندوسکہ نیز باسم پادشاہ زودندہ بفقہ ہم صفرا لہ یہ ظفر طرازیباہ  
 القضا ایام برسات بطرف ماند و برافراشتہ گشت کمر مت خان از بیجا پور آمدہ ادراک شرف کوشش نمود و پیشکش نمود و اہل خاندان گذرانید و ایالت  
 ولایت کنیشا ہرادہ او رنگ نہ بقبوض شد و از حوالی دولت آباد شاہ ہرادہ را مرض نمود و در نیو لاکھین تریں قمری بقیضای سال چہل و ششم  
 داشتہ چہل و ششم آراستگی یافت و چون موسم بارش منقصر شد شاہزادہم جمادی الاولیٰ از راہ اوسین گھالی چاند باہان خلافت  
 شد و بعدین سال قلعه اوسہ و او دیگر بسے خاندوران مفتوح گردید \*

نقل عنوان فرمان بنام قطب الملک

ایالت و امارت پناہ ابراد و عقیدت دستگاہ عمدہ اما جد کرام سلالہ اکارم عظام نقا و خاندان غرہ علاء عصابہ و ودان محمد و  
 زبده مخلصان صلح اندیش خلاصہ متخصمان سعادت کیش موردا الطاف شاہنشاہ سے مصدر ارباب خیر خواستہ جو میرات  
 صفا و صفوت فروغ ناصیہ دولت و رفعت سزاوار عاطفت بکیران المخلصین بعنایتہ الملک المہمان قطب الملک شہسوار  
 پادشاہانہ مستطربودہ بدانند \*

نقل عنوان عہد نامہ کہ بعادل خان ارسال یافت

ایالت و شوکت پناہ عدالت و نصفت دستگاہ زبده ارباب دول عمدہ اصحاب ملل خلاصہ مریدان عادل خان بو فور عنایات  
 پادشاہانہ منقصر و مستطربودہ بدانند \*

احوال سال دہم مطابق سنہ ہزار و چہل و شش ہجری

ہفتم رجب پادشاہ نصفت یا جمیر نمودہ در دولت خانہ ساحل تالاب انا ساگر نزول اجلال فرمود و از دولت خانہ تا مزار خواجہ  
 نعین الدین پیادہ پارفتہ مراسم زیارت بقدم رسانید و دہ ہزار روپیہ بخدمت مزار عنایت شد و مسجد کے کہ در ایام مراجعت  
 از خیر عقبہ ہوضہ حسب حکم نباسے آن گذاشتہ بودند و پس از جلوس بصرف چہل ہزار روپیہ با تمام رسید تشریف از زانی داشت  
 مصرع قبلہ اہل زمان شد مسجد شاہ جهان ہجری بنا سے آن یافتہ اند درین سال خاندوران و رسید خاجہان ہر دو باضافہ  
 ہزار کے ذات و ہزار سوار منصب ہجری کے ہجری ہزار و چہل و شش ہجری یا فتند و مسجد شہسوار بدار الخلافہ اکبر آباد و رو فیض نمودند

در بیت و هم ماه مذکور سابق یک یک و شصت هزار روپیه بمنزل شاه نواز خان صفوسے کے دختر نیک اخترش بر آفا شاہزادہ اورنگ زیب  
 خواستگار کے نووہ بود فرستاد و سلخ ذمی القعدہ کہ شاہزادہ اورنگ زیب کے کھدائی از دولت آباد روانہ حضور شدہ و باغ نوزنزل  
 رسیدہ بود پدروالا گوہر شہ شاه جهان پادشاہ از کمال عواطف ربابے علیا لبا سے آسے مرقوم نووہ نوزاد و فرستاد و ربابے  
 با مرہ اگر زود روپا سے چه شود یا تاختہ پیش از خیر آسے چه شود و زود آمدنت نظر نشو قوم ویراستہ از زوداگر زود ترائی چه شود  
 غزہ ذمی الحجی شاہزادہ مراد بخش و عین الدولہ آصف خان و خانہ دوران بہادر و علامہ افضل خان و دیگر نوینیان حسب الحکم بہتقبال  
 شتافتہ شاہزادہ اورنگ زیب تکویرش پدروا سائیدند و حسینی سفارت ایران مخص شد و شمشیر مرصع و متکا سبے مرصع کہ بجاہ ہزار  
 روپیہ قیمت آن بود با برنخے از تحائف دیگر پادشاہ صفی پادشاہ ایران محبوب او فرستاد چون ساعت از دواج شاہزادہ اورنگ زیب  
 نزدیک رسید برفلان شاد کبر و شاہزادہ مبلغ دہ لک روپیہ نقد لبتا شاہزادہ اورنگ زیب انعام شد تا اسباب کھو آگادہ نماید بیت  
 و دوم از خانہ شاہ نواز خان خا آوردند و بزم خا بندے در دولت خانہ خاص منعقد گشت شب مہ شنبہ بیت و سوم ماہ مذکور کہ عت  
 عقد بود حسب الامر شاہزادہ مراد بخش و عین الدولہ آصف خان و جمیع امرک عظام در خدمت شاہزادہ بمنزل شاہ نواز خان فرستد  
 و او آخر شب پادشاہ خود بخانہ شاہ نواز خان رفتہ مجلس سو رو رسد و راپایہ بر تہرنا و دوا این سبب احترام شاہ نواز خان بود کہ نسب  
 ہمایون او بحضرت سید البشر و در امور اعتباریہ دنیا سلطان سلیمان شان شاہ اسمعیل صفوسے قہرمان ایران متعہی میشد و دل جو  
 پس ہم کہ ارشد و اشجع اولاد بود نیز در نظر داشت و بحضور پادشاہ عقد از دواج خواندہ شد و چہار لک روپیہ کاہن قرار یافت میرزا ابوطاہ  
 کلیم تاریخ این شاد سے چنین یافتہ مصرع دو گوہر بیک عقد دوران کشیدہ بہ بست و ہم شاہ جهان بمنزل اورنگ زیب کہ خانہ  
 پادشاہ در عہد شاہزادہ کے بود و بعد جلوس باہن پس خود بخشیدہ تشریف آورد اورنگ زیب پیشکش لائق نیز گذرانید و بہترین ایام  
 پر بھوپت زمیندار جمو کہ با شاہ قلیخان فوجدار آنجا در مقام غدر بودہ سے خواست بچید از میان بردار د پردہ از روسے کار او بر خا  
 و در خبک بردست مردم فوجدار مقتول و شاہ قلی خان بغنایات پادشاہ سے مباح سے گردید و بہترین اوقات عہد امیر خان را  
 حکم شد کہ پرتاب او جینیہ را مالش و ہر پرتاب در قلعہ بھو جو توجھن گشت و در اندک زمانہ آن قلعہ با قلاع دیگر مفتوح شد و اگر نختہ  
 با منے خرید چون کارش سختی گراید رجوع آوردہ مقتول شد و دہم ربیع الثانی اورنگ زیب رخصت دولت آباد یافت و دہن  
 سال بسے ظفر خان حسن چند قلعہ از ثبت کشایش یافت \*

احوال سال یازدہم مطابق سنہ ہزار و چہل و ہفت ہجری

لال خان کلانوت کہ سر آمد امثال دران عمد و داماد بلاس خان پسر تلمین است مورد عنایت گشتہ لبطا سے خلعت و خطاب گن سمند  
 سرفراز سے یافت چہار سپہ داشت بہترین اینہا خوشحال خان و سیرام خان بود چون قند ہار بنا بر رجوع و اضطراب میرزا مظفر حسین  
 صفوسے برادر زادہ شاہ لہماسپ دارا ایران بدست جلال الدین محمد اکبر پادشاہ افتاد و شاہ عباس زمانے چند نابہ فرترے  
 عظیم کہ در ایران رو دادہ بود و متوجہ انتزاع آن از دست سہد و ستیان شد اینہا قند ہار از ملک خود شمر دہ بر سر آن بسے  
 کوشیدند اما شاہ عباس بعد از انتظام ممالک محروسہ خود بر سر قند ہار آمدہ در محاصرہ چہل و پنج روز مفتوح ساخت و قلعہ  
 مذکورہ را گنج علی خان سپردہ اورا سردار قند ہار گردانید و خود میر کرد دولت برگشت ہمیشہ سلاطین این جارا تمناسے آن بود کہ خود  
 ملک و قلعہ مذکورہ باز بدست آید و میسر نئے شد تا آنکہ شاہ جهان سال یازدہم جلوس خود و سعید خان صوبہ دار کابل نگاشت کہ پیر  
 درست در تخیر آنجا بکار برد چون او انتزاع آنجا از جہ قدرت خود بیرون سے دانست بلا بگر سے درآمدہ خود و القدر خان با نزد

علی مردان خان پسر گنج علی خان که بعد پدر حاکم دفران بود اسکے آنجا بود فرستاد و خود است که بطبع جبارہ کر سبے نماید علی مردان خان  
 شاه صفی را بر آرد شاه جهان آگهی داد شاه ایران عرش علی مردان خان را بر گریه یار او حمل نموده خان مرقوم را معاتب کرد  
 و در مجلس خود با مردم گفت که چنین کسی را با عیال و طفلان بیایا باید رسانید و بدین غزمت سیاهش قول آقا سے را بصوب  
 قندھار متعین نمود علی مردان خان با قوام و اهلکار خود با خان بزرگین امر اطلاع یافتہ باستعمال تمام لشکر جهان عرض داشت کرد که  
 سے خواہم قندھار را با ولایت کے دولت سپردہ در سلک بندگان سرکار منسلک گردم و بعد از آن صوبہ دار کامل نوشت کہ انتظار  
 جواب حضور نہ نموده بدین صوبہ راستے شونہ سعید خان این ایشارت را نعمت غیر مترقب و از تائید نجات شمرده عرض داشت را نزد  
 شاه جهان و عوض خان و محمد شیخ پسر خود را بعجلت بہر چہ تا متر پیشتر فرستاد و متعاقب با فوج بسیار خود ہم رہگرا شد پادشاہ بعد اطلاع  
 قلیچ خان را با اصل و اضافہ پنجر اسی پنجر اسوار گردانیدہ بصوبہ دار کے قندھار فرستاد و بانڈیشہ تعین یافتن افواج گران از اہل  
 شاہزادہ شجاع را با فوج عظیم نیز از سبے اینا با داد و اعانت راستے ساخت سعید خان بعد وصول قندھار و بدست آوردن قلعہ  
 با شعار علی مردان خان فہمید کہ تا قندھار سیاهش قول آقا سے کہ بحجیت قلیل بہر کسبہ بردن علی مردان خان از حضور قہرمان ایران  
 دستوری یافتہ در این سرزمین سیدہ فرو نہ نشیند و جمعیتش از ہم نپاشد رعایا سے این ولایت اطاعت و انقیاد نخواہند نمود بنا بر  
 با تعاق و اعانت علی مردان خان ارادہ مقاتلہ با سیاهش تقسیم دادہ باہشت ہزار سوار بر سر موضع سحر کے کہ لشکر گاہ او نزدیک  
 قندھار بود روانہ شد سیاہ ش نیز با قلیل سوار میلہ داشت صف آرا گشتہ بقدر زاب و توان جنگیدہ انہرام یافت اما بنا بر استحضاط  
 قلعہ دار سے روشن سلطان را با جماعہ تفنگچیان در حصار زمیندار گذاشت و سعید خان در جلد و سے این خدمت از اصل و اضافہ  
 بمنصب شہنشاہ سے شہنشاہ سوار داد و اسپہ سے اسپہ و خطاب بہادر و ظفر جنگ و دیگر عنایات امتیاز یافت و فرمان رفت کہ در قندھار  
 توقف نموده بہت برکشایش آن قلاع بر گمارد و ہر گاہ قلیچ خان برسد قلعہ قندھار با و سپرہ علی مردان خان را با محمد شیخ پسر خود  
 کہ خطاب خانہ زاد خان سے یافتہ روانہ حضور گردانید پس از ورود فرمان و رسیدن قلیچ خان علی مردان خان روانہ کابل گردید  
 و پیش از رسیدن شاہزادہ پنجر اسی بکابل رسید و بعد رسیدن شاہزادہ پنجر اسی مورد عواطف و سبے دلجوئی ہا گردیدہ بعد چند  
 عازم در گاہ شاہ جهان پادشاہ گشت و قلیچ خان لبرعت خود را رسانیدہ حصار زمیندار اور را مسخر گردانید و بعد ضبط داخل و خارجین  
 تخیز قلعہ بست پیش نہاد خاطر گردانید چون بر محراب خان قلعہ دار عرصہ تنگ گردید اما نامہ طلبید و بعد بدست آوردن اما نامہ  
 روانہ عراق گردید نام قلعہ ولایت قندھار مفتوح گردید و درین سال آسیامیان بر حصون معسکر شیخین آورده دو قلعہ را متصرف  
 گشتہ سران لشکر بر این ماجرا وقت یافتہ و بقلعہ آہنا نہادند و در عرصہ دو پھر پانزدہ حصار آہنا گرفتند و زیادہ از چار ہزار افغان  
 کشتہ شد و اما در زبان آشام کہ سرگروہ آہنا بود با جمعے اسیر گشت و بعد حصول این فتح قریب پانصد کشتی جنگی بدست آمد ہا سے  
 بحال کوچ با جو تصرف در آمد و بلدیوراجہ آنجا کہ خود را در اما کن صعبہ کشیدہ بود با مرض مبتلا گشتہ مع لہر ہا نجا بنا کا سے مرد و ہا  
 صوبہ دار بکالہ عنایات اضافہ منصب و خلعت مورد الطاف شد چہارم ذی قعدہ نوروز شد و امر با اضافہ مناصب متعین شدند  
 چنانچہ علامہ افضل خان ہفت ہزار سے شد و علی مردان خان کہ در زمرہ دولت خواہان منسلک گشتہ بکابل رسیدہ بود منصب چہار  
 وارسال علم و لغت از سر لای سے یافت و درین ایام را جہ گج سنگ را محو کہ در دولت و مراتب دولت خواہ سے از جمیع را جہا سے  
 ہند ممتاز بود درخت ہستی برست و خلعت او حیوت سنگ بر طبق التماس پد منصب چار ہزار سے و خطاب را جہ سر بلند شد و امر  
 برادر کلان او سے منصب و خطاب رائی یافت و این امر بر عکس ضابطہ بنا بر فرط محبت گج سنگ با مادر حیوت سنگ بود

دو دین سال تبت بسے طفرخان احسن داخل ممالک محروسہ کرید و بمدرین سال یادگار بیگ سفیر ایران کہ قبل از سانحہ قندہار روانہ شدہ  
رسیدہ از روز و روز و تا یوم خود یک لک و سے و د و ہزار روپہ العام با دیگر عنایات یافت و بمدرین ایام محسن سعی شاہزادہ  
اورنگ زیب ولایت بجلانہ و حصون آن دیار مفتوح شد و ہفتدہم ربیع الثانی از اکبر آباد بدار السلطنہ لاہور نہضت شد۔

### احوال سال دو از دو ہم مطابق سنہ ہزار و چہل و ہشت ہجری

پانزدہم ہجری دولت خانہ دار السلطنہ لاہور منزل شد و بہان روز حسب الحکم معتمد خان میر بخش و تربیت خان بخش و دم تابیر  
در دیوان عام استقبال نمودہ علی مردان خان را با دراک کورنش حضور آوردند و خان اہنایت خلعت خاصہ با چار قب طلا دوز  
و جیقہ و خنجر مرصع و شمشیر خاصہ مرصع و منصب شہزادی ذات و سپار و دو اسب و چار فیل خاصہ و ایالت صوبہ کشمیر مورد اطلاق  
شد و ہمدین سال صفدر خان کہ بسنارت ایران رفته بود برگشتہ بلازمت رسید و پیشکش صفدر خان پانصد اسب عراقی  
و دیگر تفالکس اقمشہ و امتعایران از نظر گذشت از انجمن اسبان چار صد اسب پذیرائی یافت و قیمت اصناف اقمشہ پیشکش  
کہ قبول افتاد پنج لک روپہ شد و خدمت سفارت ایران بوجہ احسن تقدیم رسانید چنانچہ از حسن خدمت او شاہ صفی پادشاہ  
ایران بجانہ اورفہ عنایت نمود و نہ ہزار تومان نقد و ہشتاد سراسپ بدفوات اورا بخشید و درین سال شاہزادہ داراشکوہ  
باضافہ پنج ہزار سے ذات بیست ہزار سے دہ ہزار سوار و شاہزادہ شجاع باضافہ سہ ہزار سے پانزدہ ہزار سے و ہمین اضافہ شاہزادہ  
اوزنگ زیب و شاہزادہ مراد بخش کہ تا آن زمان پانصد روپہ پو میہ سے یافت بہ نسبت ہ ہزار سے چار ہزار سوار سربلندی فتنہ  
و سعید خان حارس اکبر آباد را فرمان صادر شد کہ از طرف شاہ زادہ شجاع بہ بنگالہ کہ در نیول او مقرر گشتہ برو و در اجہ جنوب بنگالہ  
باضافہ ہزار سے ہزار سوار منصب پنج ہزار سے بلند پایہ شد و یادگار بیگ سفیر ایران کہ رخصت یافتہ بود اسطہ سر انجام سفر در لاہور  
مستوقف بود باز ملازمت نمود و از روز ملازمت تار و زخم رخصت دو لک و پنجاہ ہزار روپہ از نقد و جنس با و مرحمت شد و مصحوب او محبت  
شاہ صفی دار اکبر ایران صراحہ و پیالہ و رکابے مرصع کہ قیمتش پنجاہ ہزار روپہ بود ابلاغ یافت و ہم درین ایام شالیہ خان صوبہ دار  
پنشنہ از قلعہ عبداللہ خان و قمان مسطور باستیصال یونہ پلہ پاسے مقرر متعین شد و علامہ افضل خاں کہ دیوان اسلئے وزیر الممالک  
نہ ہزار شد و پادشاہ بعبادت اورفت دو از دو ہم ماہ رمضان در لاہور ازین جہان انتقال نمود جامع فضائل و کمالات و تیس ہزار سے  
الاصل بود خواص پادشاہ از زبان سلطان ناقل اند کہ مگر سفیر بود کہ از افضل خان در بارہ پیچ کیے سخن بشنیدہ نشد عمر شش  
ہفتاد سال مدت ملازمت شدہ سلطانی بیست و ہشت سال فرزند سے از و تانہ برادر زادہ خود و عتبات اللہ خان را کہ آخر  
بعاقل خان مخاطب شد بفرزند سے برداشتہ بود تاریخ رحلتش جنین یافتہ اند مصرع ز خوبے برد گوئے نیک ناسے بہ و علامہ  
از و سیر نیز گفتہ اند مقبرہ او برب آب جنبا مقابل شہر واقع است بعد ازین واقعہ بہ اسلام خان فرمان رفت کہ بعد رسیدن سید سید خان  
خود را زود بحضور رساند ہم صفیر شاہ شجاع از کابل رسیدہ اوراک کورنش نمود چون زرش دختر میرزا ستم صفو سے در گذشتہ بود  
و دختر اعظم خان برک او خواستگار سے نمودند و سلخ ماہ شاہزادہ شجاع بانظام بنگالہ مرخص گشت و از دواج ہما پنجاہ واقع شد و ہم  
درین سال از لاہور بکابل نہضت شد و بیست و پنجم محرم کابل رسیدہ سعید خان صوبہ دار آنجا را بالمش ہزار جات مامور فرمود  
و بیست و پنجم ربیع الثانی از کابل ملاہور معاودت شد۔

### احوال سال سیزدہم مطابق سنہ ہزار و چہل و نہم ہجری

بیست و یکم جمادی الثانیہ بدار السلطنہ لاہور نزول اجلال شد و علی مردان خان از کشمیر آمدہ سعادت ملازمت دریافت و از چہل



و اضافہ بیضی بہت ہزار سے بہت ہزار سوار سرفراز شد و با صوبہ کشمیر و دیہ دار سے لاہور علاوہ آن شد و والدہ ممتاز محل درین زمان  
 رو در نقاب عدم کشید و پادشاہ بنا بر تعزیت بجانہ آصف خان اسرین برودہ دلجوئی او نمود و ششم جب اسلام خان از بنگالہ بجنور رسید  
 دیوانی کل یافت و دران زمان بیچ ہزار سے بود و غہ شعبان شاہ شجاع را دراکہ نگر سپرے کرامت شد و سلطان زمین الدین میں  
 گشت و درین سال کھلو جے نوکر نظام الملک کہ در زمرہ ملازمان در آمدہ بود و گردان شدہ پیش عادل خان رفت و در اسخا  
 ما و ایافت و بیچ شاہزادہ اوزنگ زیب بقتل رسید از غرائب سوانح آنکہ از درشت گوئی عبد اللہ خان بہادر وزیر جنگ صوبہ  
 بہار میان عبدالرحیم بیگ اوزنگ و خان قوم ناسازگار سے شد عبدالرحیم صاحبت با او موجب حضرت خود دستہ پس از تماشای  
 روز سے چند خود را اکہ نمود و تا یک سال در خلا و ملا گویا نمود و ختنہ زہان سے او ہم با فی انصیر سے پسرودہ اورانی تحقیق گنگ میدہستند  
 تا آنکہ این ماجرا از وقائع آن صوبہ بعرض رسید و حکم طلب او صد در ریاست بعد رسیدن بجنور گویا گشتہ سبب گنگی خود معروض داشت  
 بہمکنان را بجزیرت انداخت نم شبان عرضہ داشت اوزنگ زیب از شاسے راہ کہ قاصد حضور از دولت آباد بپوشتلمبر قولہ پسرے  
 شہر گذشت آن پسر سلطان محمد موم ساختہ و ہم درین سال حمزہ کہ از طرف حکام خراسان حکومت سینان بہت جمع را  
 بہ قلعہ دست فرستاد بہ دست آوردہ باز عملہ افواج تہذیب از ما نمودہ بسعی بسیار قلعہ را از دم حمزہ کہ قلیل جہان سے بود بہت  
 آوردند و عدیل نامیکہ اندک ریاست قدر بار داشت و نزوم دم سہند متہم بدوستی حمزہ بود حسب الامر پادشاہ بیاسار رسید  
 پانزوم ماہ رمضان شاہزادہ اوزنگ زیب بجنور رسیدہ ادراک سعادت کورنش نمود و بعد درین سال آتش عظیمی بہ ارک ابرنگ  
 در گرفت و تمام کارخانجات شاہزادہ شجاع و ہفتاد و پنج کس از خدمہ محل سوختہ خاکستر شدند و بیست و پنج شوال شاہان پادشاہ  
 از لاہور بسیر کشمیر توجیر فرمود و ہشتم ذی قعدہ شاہزادہ اوزنگ زیب بدولت آباد دکن مرخص شد و نهم ذی الحجہ دولت خانہ کشمیر  
 بفرزندول پادشاہ رونق پذیرفت و طرہ آنکہ برانکے اتباع اسبان بصوبہ عربستان و روم شہنائفہ تسلطان ہر اذقیصہ و موم  
 ناندہ والا و کمر صغ کران بہا بردہ بود و رسانیدہ مع ارسال آقا سفیر روم لقبہ سلطنت رسیدہ پنجاہ ہزار سپہ بابت خریدہ و کس  
 اپ از طرف بزد و نہ اسب پیشکش محمد پادشاہ حاکم حسا بنظر لہ زانید و فدائی خان خطاب یافت و ارسال آقا نامہ بہ روم  
 و اسب سبب نام کہ با زمین مرصع و بائی و وارید دوز از جانب قیہ آورده بود از انظار کندا نید و پادشاہ از سیر سبب اتین کشمیر انبیا  
 اند نہتہ تہاشا سے بیلاق شہت نیند نہ صحت و دو ہنگام حجتہ اراک بپیر رفتند و نہایت شدت باریدہ اہما بہ تہ کل  
 لا بہم رساید کہ عبور ستعدرتہ دازد شوار گنار سے کا مردم بجان رسیدہ بود پادشاہ و نہ ہنگام ہر چہار ہوہ راہ نصرت نام  
 طے کردہ بعد دو پاس شب بمنزل رسید و سہ شبارہ ز منصل باران سے باریدہ آہنا بہ تہہ بنیان کرد کہ قریب چار ہزار خانہ  
 بر کنار ڈول و محبت انہدام یافت و وہ بسیار آب برداز عرضہ داشت جان سپار خان نو جد اہیرہ بہنور پیوست کہ از چار صد  
 و سے و ہشت موضع پر گنہ مذکور سے و ہشت سالم ماندہ با ستے ہمہ در آب فرو شد و از پر گنہ خوشاب بزد و موضع دانندہ کوہ ازین  
 آفت محفوظ ماندہ

احوال سال چہار ذی ہجرت مطابق سنہ ہزار و پنجاہ ہجری سے

پادشاہ ہفتم بخادی الثانیہ بسیر شہرے سو کے کشمیر از انجا بلاہور و در ارسال آقا سفیر روم از اتہان سے و روم و تار فرست  
 سے ہزار روپیہ و یک مہر صد تولہ و یک ہویہ بہان وزن و دیگر عنایات یافت و پیشکش اعظم خان صوبہ دار گجرات ہوا ہر و اتمشہ  
 و سے سراسر از نظر گذشتہ و او چنانچہ باید در نظر و تعلق آن صوبہ سے نمود و تا دیب جام و بہار کہ ہر دو عمدہ بومیان انجا بودہ اند